



رهبری و ولایت در قرآن، ولایت فقیه

استمرار نظام امامت

در این کتاب می خوانیم

رهبری و ولایت در قرآن روز اکمال دین اطاعت از منظر قرآن
 جایگاه ولی امر و لزوم پیروی از ولایت . فلسفه رهبری در نهج البلاغه
 حکومت، موهبت الهی . تفاوت مسئولان نظام اسلامی با نظام طاغوتی
 سیاست و حکومت در مدینه النبی . حکومت و سیاست،
 قرآن علیه سکولاریزم . آیت الله بهجت فومنی درباره ولایت فقیه .
 ولایت فقیه؛ ولایت عدالت و فقاقت اگر ولی فقیه معصوم نیست
 چرا اطاعت از وی واجب است؟ ولایت فقیه ضد استبداد
 مکتب ولایت فقیه، مکتب خمینی(ره) چرا ولایت فقیه مانند بقیه مدل های
 حکومتی دوره ای نیست؟ فقهای شیعه و ولایت مطلقه فقیه

طراح جلد : بهار حیدری آرام

سرشناسه : زارع پور، محمود، ۱۳۳۶

نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۱

قیمت: ۵۵.۰۰۰ تومان

شمارگان: ۵۰۰۰

چاپ و صحافی : فراز اندیش سبز

عنوان : رهبری در قرآن - جنبه های قرآنی

لطفا پیام ارسال نمایید

آدرس نویسنده : m5736z.blog.ir

zarepoorketab.blog.ir

آدرس کتاب های منتشر شده:

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست

مقدمه مؤلف ۱	مقدمه ۲ لزوم تقلید
بخش ۱ :	مقصود شیعه از امامت ائمه
بخش ۲ :	امامت، استمرار ولایت الهی
بخش ۳ :	اهمیت رهبری در اسلام
بخش ۴ :	لزوم حکومت در اسلام
بخش ۵ :	دلیل مشروعیت حکومت فقها در زمان غیبت
بخش ۶ :	حقیقت و دلیل ولایت فقیه و آیات قرآن
بخش ۷ :	اثبات ولایت فقیه در روایات
بخش ۸ :	امام خمینی(ره) و اختیارات ولی فقیه
بخش ۹ :	حقوق متقابل مردم و زمامداران
بخش ۱۰ :	وظایف شیعه در قبال معصومان علیهم السلام
بخش ۱۱ :	ولایت «مطلقه» فقیه
بخش ۱۲ :	ویژگی‌های جامعه ولایی



دین مجموعه ی اموری است که از ناحیه ی پروردگار متعال نازل شده و از آن جهت که عمل کردن به آن مشتمل بر ولایت خدا و پیامبر و اوصیای اوست، نعمت شمرده می شود. مقصود خدا این است که مجموع معارف دینی را که بر شما نازل کردم، به واسطه ی واجب کردن ولایت کامل ساخت. زیرا بعد از انقطاع وحی که پیامبری در میان مردم نیست که از دین الهی دفاع کند، لازم است خداوند شخصی را منصوب کند و همو ولی امر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و ولایت خدا، یعنی تدبیر امور بندگان به وسیله ی دین، تمام نمی شود مگر به ولایت رسول، و ولایت رسول نیز جز به واسطه ی ولایت اولی الامر تمام نمی شود. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** منکم ولایت خدا و پیامبر و امامان معصوم و لزوم پیروی از آنان در این آیه بیان شده است. صدها آیه در قرآن درباره رهبری است، خداوند به پیغمبر فرمود: **وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ** [مائده ۶۷] یا در غدیر خم رهبر بعد از خودت را معرفی کن و یا اگر رهبر را تعیین نکنی اصلا رسالت الهی را نرساندی .

در جامعه ی امروزی هم رهبری در پیشبرد دین و اسلام بسیار مهم است و دشمن هم در صدد است همین رهبری را از مردم بگیرد. در جامعه اگر رهبر دینی باشد، خدا مطرح می شود، اگر رهبر باشد قانون نبوت احیاء می شود بنابراین روی مساله رهبری قرآن و روایات خیلی عنایت دارد و تمام زور طاغوت هم شکستن رهبری است. **در این کتاب سعی شده ضرورت وجود امامت و ولایت الهی را با توجه به تشکیل حکومت الهی بیان کرده و در عصر غیبت وظیفه ما برای ادامه راه، فقط پذیرش ولایت فقیه بوده و شرایط ولی فقیه را با توجه به آیات و روایات**

توضیح دهد. **مؤلف : محمود زارع پور**

تقلید قبول و التزام به عمل و دستورات مجتهد معین و اعلم می باشد

احکام تکلیفی عبارتند از: واجب. مستحب. حرام. مکروه. مباح

تبصره: زن می تواند مجتهد شود ولی مرجع تقلید نمی تواند باشد. تقلید بر میت را غالباً جایز نمی دانند و اختلاف است .

فلسفه تقلید در احکام چیست

آیا من نمیتوانم با توجه به عقل و منطق اعمال شرعی خود را انجام دهم؟ احکام شرعی، خود را با توجه به عقل و منطق انجام می دهم یعنی چه؟ مثلاً شما چگونه از راه عقل می فهمید مبطلات روزه چیست؟ کفاره روزه عمد چه می باشد؟ زکات فطره چه مقدار باید باشد؟ حقوق دریاها و فلات قاره از نظر دینی چیست؟ و صدها و هزارها مسأله دیگر؟! واقع مطلب آن است که شما حتی یک مورد از احکام دینی خود را نمی توانید مستقلاً از طریق عقل به دست آورید و انجام دهید، بلکه در همان اموری که به گفته خود تقلید نمی کنید، مقلد هستید

رساله مجتهدی را بردارید و مطابق با آن عمل کنید، براساس آنچه از دیگران دیده و یا خو گرفته اید، عمل می نمایید و از عرف و عادت عمومی تقلید می کنید. گاه نیز ممکن است به پندارهای خود و به خاطر ندانستن دلایل و منابع یک حکم با آن بستیزید و آن را خلاف عقل به حساب آورید، در حالی که با اندکی جستجو و کاوش و با مراجعه به کارشناسان دین درخواهید یافت دانش شما در این زمینه ناقص بوده است .

در چنین مواردی همان عقل و منطق که مستند شماسست، حکم می کند انسان باید از طریق دین‌شناس و متخصص، احکام دین را فرا بگیرد و ناشیانه و با پندار بر بی راهه نرود. به عبارت دیگر می توان گفت: عقل دو گونه است

الف عقل ورزیده و کارشناختی؛ این همان عقل و دانش تخصصی است و عقلای بشر همواره در اموری که از آن آگاهی ژرف ندارند، به اندیشه و دانش کارشناس مراجعه می کنند.

ب عقل خام و بالقوه؛ چنین عقلی در مرحله پیش از تخصص است و کسی که در چنین مرحله‌ای قرار دارد، همواره به عدم تخصص خویش اعتراف دارد و چاره‌ای نمی بیند جز این که در امور به متخصص مراجعه کند. البته راه دراز دیگری نیز وجود دارد و آن زحمت عمری تلاش و کوشش علمی برای یافتن تخصص است. این نیز پدیده‌ای نیکوست، ولی تا پیش از رسیدن به آن چاره‌ای جز پیروی از کارشناس نیست.

تقلید از نظر عقلی

تقلید نه تنها با عقل ناسازگار نیست بلکه اساسا کار عقل این است که هرگاه نمیداند از آن که میداند تقلید کند و عقل آگاه را جانشین خود کند. بیمار خردمند در برابر پزشک متخصص خردمندی نکند که خردمندی در این جا بی خردی است و اقتضای تعقل تعبد است و تقلید و حرف گوش کردن. این شیوه عقل است که در یک رشته علمی از متخصص تقلید کرد و از او فرمان برد.

در علم فقه و شرع هم همینطور یا باید فقیه بود و تلاش کرد یا از فقیه تقلید کرد و شنید و فرمان برد.

انتخاب فقیه و عالم یک انتخاب مقیدی است و طبق آرای بیشتر نیست برای انتخاب یک شخصیت علمی وظیفه یک فرد عادی نیست بلکه عقل حکم می کند عالمین و متخصصین بایستی انتخاب نمایند.

یعنی علما و عالم شناسان به این انتخاب مبادرت ورزند. و مردم از آن پیروی نمایند. همانطور که متخصص ترین و حاذق ترین در رشته پزشکی را خود پزشکان بایستی تشخیص دهند و معرفی نمایند.

امام صادق (علیه السلام) **اما من کان من الفقهاء صائنا...**، اما از دین شناسان آن است که نگهدار خویشتن خود، نگهبان ایمانش مخالف هوی و هوسش، فرمانبردار خدا و مطیع امر مولایش بود، بر توده مردم است که تقلیدش کنند.

امام حسن عسکری علیه السلام **و ما کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواء مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه و ذلک لا یكون الا بعض فقهاء الشیعه لا جمیعهم**

فقها کسانی هستند که صیانت نفس دارند دین خود را حفظ نمایند مخالف هوی و هوس فرمانبردار امر خدایند پس عوام باید از آنان تقلید نمایند البته همگی آنها نه (احتجاج ج ۲ ص ۲۶۳)

اجتهاد منتهای کوشش و توانائی برای استنباط احکام شرعی است. در اصول دین وظیفه هر فرد است که با دلیل و برهان به آن برسد. انسان باید مجتهد و یا مقلد در فروع دین باشد.

تقلید و اجتهاد در قرآن

قرآن کریم، اجتهاد در موضوعات فقهی را مورد تأیید و تأکید قرار داده و مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه ۱۲۲)

نبایست با هم همه مؤمنان	بیایند بیرون ز شهر و مکان
بباید ز هر قوم اندر بلاد	فقط جمعی آیند بهر جهاد
گروهی بمانند پیش رسول	که دانش نمایند از وی حصول
سزد زو احادیث آموختن	به حکمت روان را برافروختن
بگویند بر اُمت خویشان	همان گفته ها را به هر انجمن
بود آنکه آنان ز عصیان و کفر	بتابند صورت، بیایند غفر

ترجمه روان: شایسته نیست، مؤمنان همگی به سوی میدان جهاد کوچ کنند، چرا از هر گروهی طایفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کنند و طایفه‌ای بماند تا در دین و معارف و احکام اسلام آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن‌ها را انذار نمایند تا از مخالفت فرمان پروردگار بترسند و خودداری کنند.

از آن جا که استنباط و استخراج احکام فقهی با استفاده از کتاب، سنت، اجماع و عقل برای عموم مردم ممکن نیست و باید عده‌ای در این راستا تمام تلاش و کوشش خویش را به کار ببرند و به مقام و مرتبه اجتهاد رسیده و احکام فقهی را برای مردم استخراج کنند و در اختیار آنان قرار دهند و چنین تقلیدی از ناحیه مردم از یک مجتهد متعهد و پرهیزگار و جامع شرایط یک امر وجدانی و بدیهی است که نیاز به دلیل ندارد و در میان همه عاقلان مراجعه به متخصص در علوم و صنایع مختلف مانند پزشک، مهندس و سایر کارشناسان امری رایج و عقلانی

است و در هر عصر و زمانی اگر کسی نسبت به چیزی جاهل باشد به کسی که از آن مسأله آگاه است رجوع می‌کند و قرآن چنین شیوه‌ای را تأیید کرده و می‌فرماید
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
(نحل ۴۳) هر آنچه نمی‌دانید از آگاهان پرسید

ز تو بیشتر جز کسانی که ما	بر ایشان بکردیم وحی عطا
نگشتی پیمبر کس دیگری	که بر مردمان سازد او رهبری
(که قومت پرسند هر دم چرا	فرشته نباشی تو ای مصطفی)
پرسید آن را خود از اهل ذکر	هر آنچه نیابید آن را به فکر

اهل ذکر، از نظر مفهوم لغوی به کسانی گفته می‌شود که دارای آگاهی و اطلاع باشند و بتوانند حقایق را یادآوری و بیان نمایند. آیه مذکور در واقع بیانگر یک قانون کلی عقلایی در مورد رجوع **جاهل** (نا آگاه در علم فقه) **به عالم** یعنی همان رجوع مقلد به مجتهد است (المیزان ج ۱۲ ص ۲۷۱ تفسیر نمونه ج ۱۱ ص ۲۴۳-۲۴۶) قابل ذکر است که مسائل فرعی فقهی (موضوع تقلید) از اموری نیست که غیر مجتهد و غیر متخصص بتواند، با مراجعه به عقل خود آنها را بفهمد و به اصطلاح این امور از مستقلات عقلیه نیست (الاجتهاد و التقليد، امام خمینی) **چرا تقلید می‌کنیم؟** در شریعت اسلام، واجبات و محرماتی که اگر انسان آنها را اطاعت نکند، نه به سعادتِ مطلوب می‌رسد و نه از عذاب سرپیچی از آنها در صورت مخالفت در امان است. مکلف خود را در برابر سه راه می‌بیند: **نخست** اینکه راه تحصیل این علم را که همان اجتهاد است پیش گیرد؛ **دوم** اینکه در هر کاری آرای موجود را مطالعه کرده، به گونه‌ای عمل کند که طبق همه آرا عمل او صحیح باشد (یعنی احتیاط کند) و **سوم** اینکه از رأی کسی که این علوم را کاملاً آموخته و در شناخت احکام شرعی کارشناس است، بهره جوید.

کلمه امام در اصل لغت به معنای «پیش» و پیشوا است، و امامت یعنی پیشوایی البته پیشوایی اختصاص به راه صحیح ندارد، چراکه پیشوایی در مسیر گمراهی و فساد نیز ممکن است. کلمه امام هنگامی که در مورد شخصی اطلاق می شود، یعنی کسی که در جلو قرار دارد و دیگران پشت سر او حرکت کرده، از عمل او پیروی می کنند و او را مقتدای خودشان قرار می دهند.

در قرآن این گونه پیشوایان :

الف، وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النُّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ پیشوایانی که به آتش می خوانند قصص ۴۱ و در سوره توبه آیه ۱۲ **أئمة الكفر** نامیده شده اند.

بگشتند دعوت به دوزخ تمام

بر اهل ضلالت بگشته امام

که گردند از آن عقوبت رها

ندارند یاور به روز جزا

فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدّم می شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می دهند و مطابق هوس های خود و بر ضدّ کتاب الله عمل می کنند.

ب، اما امامت که در اصطلاح شیعه به عنوان اصلی از اصول اعتقادی تلقی می شود، درباره بعضی از پیامبران (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر (امامان و فقهاء) در قرآن آمده که خدا آنها را امام قرار داده **وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ** سجد ۲۴

بگشتند هادی به دستور ما

گروهی بگشتند خود پیشوا

یقین کرده کامل بر آیات ما

که بودند صابر به راه خدا

به امر خدا مردم را هدایت می کنند، نه به امر مردم؛ امر خدا را بر امر خودشان مقدّم و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند. در این آیه، از بین انبیا به

حضرت ابراهیم(علیه السلام) و تعدادی از انبیای بنی اسرائیل(علیهم السلام) اشاره شده که اینها امامان هستند و ویژگی آنها این است که به حق هدایت می کنند.

علت این امر را که دارای این مقام شده اند دو چیز معرفی می کند؛ یکی: **لَمَّا صَبَرُوا** صبر در ارتباط با عمل است؛ یعنی آن هدفی را که در نظر گرفتند در راه آن هدف استقامت و شکیبایی نمودند و مشکلات را تحمل کردند. عامل دوم را **يَقِين** ذکر می کند **وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ**. این گروه از پیامبران مرتبه عالی یقین را داشتند. در مورد حضرت ابراهیم(علیه السلام) که از جمله این پیامبران است، می خوانیم **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** (بقره ۱۲۴)

به یاد آر وقتی که کرد امتحان	خلیل نبی را خدای جهان
سرافراز چون آمدی زان برون	به او گفت یزدان همانا کنون
به تو می نمایم عطا آن مقام	کز امروز بر خلق گردی امام
بگفتا بر ابناء من ای خدا	تو آیا نمائی رسالت عطا؟
بفرمود آری کنم برقرار	به شرطی که باشند شایسته کار
که پیمان و میثاق یکتا اله	نه بر ظالمان می رسد هیچگاه

حضرت ابراهیم(علیه السلام) بعد از نیل به مقام های: نبوت، رسالت و خلت (خلیل الرحمن) به مقام امامت رسید؛ و آن هنگامی بود که امتحان های الهی در مورد او به حد کمال رسید و آن حضرت از همه آنها سریلند بیرون آمد.

داستان در آتش انداختن حضرت بسیار عجیب است. حضرت ابراهیم(علیه السلام) در این ماجرای بسیار پر مخاطره، به احدی جز خدای متعال تکیه و توجهی نکرد. حضرت را در دریایی از آتش انداخته اند و در شرف سوختن است.

جبرئیل(علیه السلام) به آن حضرت عرض کرد: **هَلْ لَكَ حَاجَةٌ**؛ آیا حاجتی داری؟ فرمود: **أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا وَإِنَّمَا إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَتَنَعَم** اما به تو احتیاجی ندارم، ولی به یاری پروردگار آری، نیاز دارم! این صحنه، امتحانی بسیار بزرگ بود تا معلوم شود ابراهیم(علیه السلام) در عمل تا چه حد موحد است و به غیر خدا توجه نمی کند. اما بزرگ تر از این امتحان، داستان ذبح حضرت اسماعیل(علیه السلام) است. شبیه آن، داستان حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) در کربلا.

و شهادت حضرت علی اکبر(علیه السلام) است که البته از جهاتی نیز می توان داستان کربلا را بالاتر شمرد؛ اما این که پدری مأمور شود جوانی رعنا و رشید را با آن همه مقامات عالی، ادب، عرفان و معنویت، به دست خود سر ببرد، هیچ جا چنین چیزی را سراغ نداریم. نسبت به هیچ پیغمبر و امامی، چنین آزمایشی پیش نیامده و از این امتحان سخت با کمال سربلندی و سرافرازی بیرون آمد.

برای بزرگداشت این امتحان نیز خدای متعال تا روز قیامت به همه حاجیان دستور داده که باید در ایام حج در مینا قربانی کنند. در هر صورت، بعد از همه این امتحانات سخت بود که خدای متعال به حضرت ابراهیم(علیه السلام) فرمود: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**؛ اکنون شایسته شدی که مقام امامت به تو داده شود. امامت مقامی معنوی و بسیار عالی است که از لحاظ درجه بندی، از مقام نبوت و رسالت بالاتر است. حضرت ابراهیم(علیه السلام) این مقام را برای ذریه اش نیز درخواست کرد، که پاسخ آمد **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** (بقره ۱۲۴) پیمان من به ستم کاران نمی رسد. در میان ذریه ابراهیم کسانی به این مقام خواهند رسید، که در زندگی خود مرتکب ظلم نشده باشند. منظور از این عده، ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند. مقصود ما از اصل امامت در اصول اعتقادی شیعه این است که بعد از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) دوازده امام معصوم(علیه السلام) یکی پس از دیگری

جانشینان بر حق آن حضرت می باشند. اگر ما به بزرگانی نظیر بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی (قدس سره) امام اطلاق می کنیم هرگز به همان معنایی نیست که به دوازده امام (علیه السلام) می گوئیم. آنچه که شیعه درباره امامت ائمه اطهار (علیهم السلام) معتقد است معنایی خاص است.

امامت در کودکی به خدمت امام جواد (علیه السلام) رسیدم (سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می گردم، کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم. ناگهان امام علیه السلام رو به سوی من کرد و فرمود: ای علی ابن اسباط! خداوند کاری را که در مسأله ی امامت کرد، مانند کاری است که در نبوت کرده. گاه می فرماید: **وَ اتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا** ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت دادیم، و یا در باره ی انسان **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً** هنگامی که انسان به بلوغ کامل عقل به ۴۰ سال رسید. خداوند حکمت را در چهل سالگی به انسان بدهد، در قدرت اوست که آن را در کودکی به وی عطا کند. کمبود اطلاعات، نفی کننده مقام امامان نیست؛

قرآن کریم مقام رفیع امامت را که منصب الهی است **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** در سه جهت بیان کرده :

الف، وظیفه ی امام : هدایت انسان ها به سعادت؛ **أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**

ب، صبر و یقین؛ **وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ** (سجده ۲۴) شرط دستیابی به مقام امامت

ج، واسطه ی فیض خداوند به انسان ها: انجام دادن نیکی ها، برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، عبادت **وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ آتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ** (انبیاء ۷۳)

بگشتند بر مردمان راهبر
 به آنها بگفتیم با وحی خویش
 به اخلاص آرید رو بر صلوات
 بگشتند از زمرة عابدین
 نشان داده راه نکو بر بشر
 ره کار نیکو بگیری پیش
 ببخشید بر بینوایان زکات
 نهادند دل را به یزدان و دین
امامان، ستارگان هدایت

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا
 الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ خدای متعال همان گونه که برای سفرهای دریایی و صحرائی
 که در عمر انسان ها اندک پیش می آید، راهنما قرار داده، برای سفر معنوی
 انسان ها و حرکت دائمی بشریت در مسیر حق نیز راهنما معین کرده است. انعام ۹۷

چراغ ستاره برافروخت او
 که در ظلمت محض دریا و بر
 بدین گونه آیات خود را عیان
 که راه سفر را بیاموخت او
 شود نور آن بر شما راهبر
 نماییم بر اهل دانش بیان

از این رو، در احادیث وارد شده که مقصود از ستارگان هدایت، رهبران معصوم
 و اولیای خداوند هستند

امامت امر ملکوتی امامت امری ملکوتی است ، ولی مقام اداره ی امور مسلمین
 جزو عالم ملک است که با رسالت تامین می شود. خدای سبحان می فرماید: **وَمَا
 أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ** هیچ پیامبری را نفرستادیم ، مگر این که به
 اذن خدا مردم باید از او اطاعت کنند. (نساء ۶۴)

امامت ملکوتی غیر از نبوت و رهبری امور مردم است.

خداگر فرستاد پیغمبری
 همین بود قصدش که اقوام چند
 معین بفرمود بر رهبری
 ز امر خدائی اطاعت کنند

امامت و رهبری در قرآن

برای رشد یک نفر، هم قانون می‌خواهیم و هم الگو. لذا حضرت رسول فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ [ارشاد مفید ج ۱ ص ۲۳۱] انسان موجودی است الگو پذیر، ذاتا انسان خودش را دوست دارد و قهرمان پروری یک غریزه‌ای است در انسان. منتهی مهم این است که الگوی ما چه کسی است؟ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا [احزاب ۲۱]

پسندیده کاریست نزد خدا

به پیغمبر حق کنید اقتدا

به دیدار یزدان و روز شمار

هرآن کس که او هست امیدوار

دل خویش بر مهر ایزد نهاد

خدا را همیشه کند ذکر و یاد

اسوه یعنی مدل، الگو. ما دو تا کلمه اسوه در قرآن داریم. یکی اسوه درباره شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، یکی هم درباره حضرت ابراهیم علیه السلام. رهبری آسمانی اسوه است و لذا گفته‌اند فعل و گفته‌ی امام و حتی سکوت امام حجت است و اگر شما میوه‌ای را خوردید و امام دید و سکوت کرد سکوت امام یعنی اینکه میوه حلال است.

انسان نیاز به الگو دارد. خدا هم که بشر را خلق کرده، اگر رهبر تعیین نکند کم لطفی است، قانونی داریم به نام **قاعده لطف**؛ معنایش این است خدا از این خلقت هدفی داشته. آفرینش با هدف است. اگر آفرینش باهدف است پس این هدف چیست و می‌توان به این هدف رسید و چه کسی باید هدف را بیان کند. یک حرکت، لوازمی دارد. حرکت مقصدی می‌خواهد. حرکت وسیله می‌خواهد.

حرکت رهبر می‌خواهد و توی این سه تا، رهبر از همه مهمتر است. چون اگر رهبر نباشد هم وسیله بی‌جهت بکار گرفته شده و هم مقصد را گم می‌کنیم

اطاعت از منظر قرآن

اعتقاد به خدای یگانه باید با اطاعت و فرمانبرداری از او همراه باشد. اطاعت از فرمان خدا و اصولی و قوانینی که در آیین اسلام مقرر فرموده زمینه عملی برای توحید و یگانه پرستی می‌باشد در قرآن یک آیه داریم؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا [نساء ۵۹]

خداگر فرستاد پیغمبری	معین بفرمود بر رهبری
همین بود قصدش که اقوام چند	ز امر خدائی اطاعت کند
اگر آن دورویان که بر خویشان	رساندند این گونه ظلم و محن
به درگاه والای پروردگار	همی کرده بودند توبه ز کار
و گر سوی تو آمدند از طلب	که غفران بخواهی بر آنها زرب
خدا را در این حال بی‌ترس و بیم	بدیدند توبه پذیری رحیم

یعنی سه تا کار انجام بدهیم. اطاعت کنید از خدا و رسول خدا و فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ اگر اختلافی توی شما افتاد فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ مراجعه کنید به الله و رسول و در آخر می‌گوید إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، اگر ایمان دارید به خدا. از این معلوم می‌شود که همه مسیرها آخرش به الله می‌رسد.

پیدا است همه اینها یکی است در آخر خط اولی الامر مراجعه به رسول است و مراجعه به رسول مراجعه به خداست. رهبر الهی ما را به سمت خدا می‌برد.

وظیفه‌ی ما چیست؟ وظیفه‌ی ما بیعت است. ما که بحث رهبری را می‌کنیم به خاطر این است که آمدن حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یک مقدماتی

می‌خواهد. پیغمبر یک مرتبه به مدینه نیامد. اول مسعب را فرستاد و مسعب یک جوانی بود، گفت برو ببینم مردم با تو چه می‌کنند. امام حسین علیه السلام وقتی می‌خواست به کوفه برود اول حضرت مسلم را فرستاد.

خدا به ما خیلی چیزها داده یک کلمه می‌گوئیم **أَطِيعُوا اللَّهَ** روشن است **أَطِيعُوا الرَّسُولَ** روشن است **أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** هم روشن است.

اولی الامر که کنار الله و رسول است باید کارش هم کنار الله و رسول باشد.

یک حرکت، لوازمی دارد. حرکت مقصدی می‌خواهد. حرکت وسیله می‌خواهد. حرکت رهبر می‌خواهد و توی این سه تا، رهبر از همه مهمتر است باید بدانیم کار حضرت مهدی ارواحنا فداه چیست؟ حکومت مستضعفان، اعدام طاغوتیان، قانون الهی را پیاده کردن، زندگی را روی سادگی بردن.

اینها کارنامه حضرت مهدی ارواحنا فداه است و بدانیم که حضرت مهدی ارواحنا فداه نوشته: زمانی که من نیستم مجتهد عادل و هر کس که مجتهد عادل را رد کند انگار که مرا رد کرده است و کسی مرا رد کند خدا را رد کرده. و قرآن می‌فرماید: بیعت با رسول، بیعت با خداست **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا** [نساء: ۸۰]

هرآن کس اطاعت کند از رسول

هرآن کس پیچد سر از حکم وی

بود کیفرش با یگانه خدا

بگردست فرمان حق را قبول

روایت داریم که حضرت مهدی ارواحنا فداه که می‌خواهد تشریف بیاورد: **يُصْلِحُ اللَّهُ**

تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمْرُهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ [کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۶] یک شبه خدا کارش

را درست می‌کند یعنی همه مقدمات آماده می‌شود.

در آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** دو نکته مهم و قابل توجه وجود دارد:

نکته اول: در این آیه اطاعت از اولوالامر همردیف و همگام با اطاعت از پیامبر ذکر شده است. چون اطاعت از پیامبران اطاعت کامل و همه جانبه است و لذا اطاعت از اولوالامر نیز باید مانند پیامبر علم و عصمت داشته باشد. زیرا خداوند هرگز مومنین را به اطاعت مطلق از کسانی که احتمال خطا و اشتباه در باره آن می رود فرمان نمی دهد.

نکته دوم: همچنان که پیامبر ولایت و رهبری جامعه را در زمان خودش به عهده داشت و به حکم این آیه برای مردم واجب بود که از دستورات پیامبران اطاعت کنند، امام هم بعد از رحلت پیامبر ولایت و رهبری را بر عهده می گیرد و اطاعت از امام هم مانند اطاعت از پیامبر واجب است. از نظر قرآن اطاعت بر دو گونه است:

۱- اطاعت کسانی که به حق بر ما ولایت دارند و رعایت مصلحت خود ما و مصلحت عموم با رعایت عواطف پاک انسانی ایجاب می کند که فرمانبردار آنها باشیم، نظیر اطاعت پیغمبر و امام و زمامداران و پیشوایانی که به فرمان پیغمبر و امام یا بر طبق موازین معتبر در عصر غیبت به این منصب رسیده باشند، یا اطاعت پدر، مادر و... شرط وجوب این نوع اطاعت این است که دستور صاحبان این مناصب از حدود عدل و قانون تجاوز نکند و اطاعت کننده خود موظف است هر دستوری را که دریافت می کند از این نظر ارزیابی کند و اگر آن را بر خلاف عدل و قانون یافت از اجرای آن خودداری ورزد، به این ترتیب این گونه اطاعت، اطاعت مطلق نیست و به هیچ وجه آهنگ خود باختگی و سر سپردگی ندارد. مثلاً اطاعت از پدر و مادر تا زمانی واجب می باشد که با دستورات

و اوامر خداوند منافات نداشته باشد، ولی اگر امر پدر و مادر همردیف شرک و کفر باشد نباید از امر آنها اطاعت کرد.

۲- اطاعت همراه با سرسپردگی و تسلیم بی قید و شرط در برابر آنچه به آدمی گفته می شود، در توحید قرآن این نوع اطاعت که در حقیقت عبودیت است، مخصوص خداست و هیچ موجود دیگر شایسته آن نیست. این نوع اطاعت نوعی پرستش و عبادت خدای یگانه نیز محسوب می شود، علاوه بر آن باید از اوامر، اصول و فرمانهای خداوند که در قرآن یا روایات و احادیث آمده اطاعت کرد. اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لِإِلَهِ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (توبه ۳۱)

پرستند جای خدای جهان	هم اندیشمندان و رهبانان
همین گونه گفتند عیسی خداست	مسیح بن مریم خداوند ماست
اگرچه که مأمور بودند چند	که تنها خدا را عبادت کنند
یگانه خدایی که او ماندنیست	بجز او خدایی نبودست و نیست
منزه تر از آن بود کردگار	که بر او شریکی بخوانند و یار

غیر از خدا، علمای دینی و تارکان دنیا را که در میان آنها بودند خداوندگاران خویش شمردند، همچنین مسیح پسر مریم را، در صورتی که به آنها چنین دستور داده شده بود که فقط خدای یکتا را پرستند جز او خدایی نیست، پیراسته باد از آنچه شریک او می شمردند. اطاعت از خداوند تسلیم بودن در برابر فرمان خدا و وحی او می باشد. یعنی خدا پرستان هر جا پای مسائل دینی و الهی، به میان آید، یکسره تسلیم حکم و وحی الهی باشند و در این زمینه اعمال نظر و سلیقه شخصی را کنار بگذارند تا وحدت و همبستگی آنان محفوظ بماند و دچار اختلاف و تفرقه های داخلی نشوند.

اطاعت، شرط لازم اما ناکافی اسلام و ایمان دو مقوله جداست. خیلی ها اسلام می آورند اما ایمان نمی آورند. اسلام به زبان است و کلام و ایمان به قلب و عمل است. در احادیث و روایات به ولایت پذیری به عنوان ملاک ایمان توجه شده است. ولایت و اطاعت پذیری که ما از آن دم می زنیم همان عمل و ایمان حقیقی است که اگر فردی به اسلام ناب اعتقاد داشته باشد و به ولایت امر معتقد باشد یعنی ایمان قلبی و باطنی به ولی الهی دارد و مطیع او خواهد بود. همان طور که در آیات قرآن و احادیث و روایات داریم بحث ولایتی که به آن اشاره شده است موضوع ولایت حضرت علی (علیه السلام) و اولاد طاهرین آن حضرت است و اگر قرار باشد اسلام ما با ایمان همراه باشد باید از ولایت تابعیت داشته باشیم. آن چه که بسیار مهم است ولایت پذیری در مواقع خاص است؛ مواقعی که دنیای ما به خطر می افتد.

هستند افرادی که در این مواقع با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امام معصوم (علیه السلام) همراهند اما تا وقتی که شرایط شان اجازه دهد! درست زمانی که دنیای شان به خطر بیفتد و جایگاه و مقام و موقعیت شان در معرض زیان باشد با ولایت و اولی الامر و صاحب اختیاری که به عنوان ولی فقیه به آن معتقدیم زاویه می گیرند. حتی در تاریخ و برهه های حساس داریم که تا ۱۸۰ درجه زاویه گرفته و روبه روی ولایت ایستاده اند و به معامله و مبارزه و جنگ و قتال پرداخته اند. در واقع این همان اتفاق است که تاریخ به ما درس داده و ثابت کرده هر کجا فردی با ولایت زاویه بگیرد آرام آرام از ولایت دورتر شده و ناگهان در جایی خودش را پیدا می کند که روبه روی ولی ایستاده است. زمان امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خیلی از صحابه به کلی وصایای پیامبر اکرم را به فراموشی سپردند چراکه به اموال و موقعیت هایی رسیده بودند و عدالت علی را بر نمی تابیدند.

در قرآن کریم گاهی سخن از دعوت به امر دینی است که از نوع امامت ملکی است
مانند: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ
أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (نحل ۱۲۵)

به برهان و حکمت به پند و سخن
به نیکوترین سبک و راه و نسق
خدا نیک داند که از راه خود
که گمراه گشت و که گمراه نشد
یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (مائده ۶۷)

الا ای پیامبر هرآنچه خدا
اگر خود کلام خدای جلال
اداء رسالت نکردی تمام
از آزار مردم یگانه اله
که کفار دون را خداوندگار
به تو کرد نازل، بگو خلق را
بر آنها نگوئی تمام و کمال
در این کار ننموده ای اهتمام
ترا در همه حال دارد نگاه
نخواهد کند عاقبت رستگار
قابل توجه این که اساسی ترین موضوعی که پیامبر مامور به تبلیغ آن بود موضوع
امامت حضرت علی علیه السلام بود و با تعبیر بَلِّغْ این امر مهم را خداوند به او خاطر
نشان ساخت.

الف پیامبر در تبلیغ مامور به وظیفه است نه ضامن نتیجه قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ
تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ نور ۵۴

بگو پس نمائید اینک قبول
بگیرید گفت خدا را به گوش
شما بار خود، و آن کسان بار خویش
فرامین پروردگار و رسول
کشد بار تکلیف هرکس به دوش
ببایست گیرید و آرید پیش

بگو گر به راه هدایت روید سعادت بیابید و مفلح شوید

کنون بر شما رانده ام این سخن جز ابلاغ، تکلیف نبود به من

ب اگر مردم اعراض کردند انسان نباید از تبلیغ دست بردارد، اصرار و پافشاری

صدیقه ی طاهر حضرت زهرا بعد از رحلت پیامبر اکرم و هشدار به صحابه و

خلفا و عاقبت این حق کشی . فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَ مَنْ

اتَّبَعَنِي وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْأُمِّيِّينَ أَأَسَلَمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَ

إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ آل عمران ۲۰

اگر احتجاجت کنند ای رسول که آیین آنها نمایی قبول

تو می گو من و پیروانم تمام بگشتیم مؤمن به رب کرام

به اهل کتاب و برآن امیان بگو گر که حق گشت اکنون عیان

پس آیا بیارید ایمان به دین بیاید در زمره مؤمنین ؟

اگر مؤمن آیند بر میل و خواست هدایت بگردند بر راه راست

اگر هم که خود روی برتافتند به عصیان و بر کفر بشتافتند

مبادا خوری غم به کاری چنین که کار تو تنهاست تبلیغ دین

خدا هست آگه به حال عباد به اندیشه و فکر و رای و نهاد

ج تبلیغ باید همراه نصیحت خیرخواهی باشد، نصایح و خطبه های علی علیه السلام

بعد از غصب خلافت... أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (اعراف ۶۸)

که تنها ز یزدان والامقام برای شما می رسانم پیام

که من ناصحم مشفق و خیرخواه همانا هدایت نمایم به راه

د در راه تبلیغ انسان باید تنها از خداوند خشیت داشته باشد؛ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ

رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا احزاب ۳۹

خدا مهر دستور زد این چنین بر آن کس که تبلیغ کردست دین

بترسند آنان ز پروردگار ز چیزی نترسند جز کردگار

همانا کفایت کند کردگار که آرد حساب همه در شمار

براساس آموزه های قرآنی، ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) امتداد ولایت الهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و همان احکام بر آن بار می شود. خداوند در آیاتی این معنا را به اشکال گوناگون تبیین کرده تا بهانه ای باقی نماند و حجت بر مردم تمام شود. گاه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را جان و نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی می کند؛ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (آل عمران ۶۱)

پس از این هرآن کس که ورزد جدال
 کنون چون به وحی یگانه خدا
 بگو پس بیاید تا این زمان
 به همراه انفاس و اطفال و زن
 نمایم نفرین بر یکدگر
 که ناراست گو را به خشم خدا
 که در باب عیسی بود آن مقال
 شدی آگه از حالش ای مصطفی
 همه گرد آئیم در یک مکان
 تباهل نمایم ای انجمن
 به درگاه پروردگار بشر
 نمایم با این عمل مبتلا
 گاه از طهارت و عصمت الهی ایشان سخن به میان می آورد وَ أَطَعْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ
 إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً (احزاب ۳۳)

نمایید اطاعت زرب و رسول بسازید فرمان آنها قبول
 که از اهل بیت نبوت، الهه بخواید کند دور رجس و گناه
 شما را ز هر عیب سازد بری کند پاک و تطهیر از هر بدی
 گاه دیگر از بهشتی بودن و مقام ابرار و مقربان بودن آنان خبر می دهد (سوره
 انسان) گاه دیگر به صراحت از نصب ولایت برای آن بزرگواران به کنایه و یا
 صراحت سخن می گوید إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
 الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (مائده ۵۵)

ولی شما هست یکتا خدا
 دگر مؤمنانی که اندر صلوات
 همین سان فرستاده اش مصطفی
 به وقت رکوعش دهنده زکات
 (به اجماع آرا مراد از ولی
 در این آیه باشد امام علی (ع))

و تمامیت نعمت هدایت و کمال دین را در ابلاغ این حکم و نصب ولایت امامان می داند، نزول این آیه در روز غدیر و اکمال نعمت و اتمام دین **الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اٰخِشُوْنَ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ اَلْاِسْلَامَ دِيْنَا** مائده ۳

کنون کافران یأس بر خود تنند
 نگردید از آنها کنون بیمناک
 که بر دینتان دستبردی زنند
 بترسید تنها ز یزدان پاک
 رساندم بدین اقتدار و جلال
 ببخشیده ام بر شما این مقام
 کنون بهرتان دین اسلام ناب
 که والاترین است شد انتخاب

و مخالفت با حکم اولوا الامر از معصومان را همانند مخالفت با حکم پیامبر و خود معرفی می کند.

مقصود از **اليوم** که در آیه فوق دو مرتبه آمده، کدام روز است که دارای چهار ویژگی است :

۱. همه ی کفار در آن نا امید شدند ۲. دین کامل گشت ۳. نعمت الهی تمام شد
۴. خداوند آیین اسلام را آیین نهایی برای مردم پذیرفت. در میان مفسران و دانشمندان سخن بسیار است، لکن شبهه ای نیست که آن روز باید بسیار روز مهمی در تاریخ اسلام باشد. احتمالات مختلفی داده شده از جمله :
۱. روز بعثت پیامبر؛ این احتمال درست نیست. چون سیاق آیه این است که مردم دینی داشته اند و کفار در باطل کردن آن یا تغییر آن طمع می ورزیدند، و

دین مردم ناقص بود و خدا آن را کامل کرد، در حالی که مردم قبل از اسلام دینی نداشتند که کفار در آن طمع ورزند یا خدا کاملش کند.

۲. روز فتح مکه؛ چون در آن روز خداوند کید و مکر مشرکان را باطل ساخت، این احتمال هم درست نیست؛ چون فتح مکه که در سال هشتم هجری اتفاق افتاد، هنوز دین کامل نگشته بود. زیرا واجبات فراوانی بعد از فتح مکه و حلال و حرام بسیاری که در فاصله ی فتح مکه و رحلت پیامبر تشریح شد.

۳. روز نزول آیات سوره براءت؛ این احتمال هم درست نیست. چون بسیاری از احکام اسلام بعد از نزول سوره ی براءت نازل شد. از جمله همین سوره ی مائده که متضمن بسیاری از احکام شرعی است و بالاتفاق در آخرین روزهای زندگی پیامبر نازل شد.

۴. روز عرفه در حجة الوداع؛ این احتمال هم درست نیست. زیرا در آن روز اتفاق خاصی رخ نداد که باعث یاس کفار شود.

۵. روز نزول احکام فرعی که در آیه شریفه مطرح شده؛ این احتمال هم درست نیست. چون نزول این احکام فرعی دارای چهار خصوصیت مذکور نیست.

بنابراین، تنها روزی که با آن چهار خصوصیت فوق تطبیق می کند، روز **غدیر خم** است که روایات فریقین نیز این معنا را تایید می کند، به ویژه با توجه به این که تمام تلاش کفار بر این بود که نور الهی را خاموش کنند؛ **يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ**، امید داشتند که پس از رحلت پیامبر نسل او قطع شده و رسالت او هم از بین می رود و حضرت علی را جانشین قرار داد و کفار را ناامید ساخت.

بنابراین ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) امتداد طبیعی ولایت خداوند و پیامبر است. از همین رو در روایات بسیاری از پیامبر (صلی الله علیه وآله)، ولایت علوی، معیار

حق و باطل است و ایشان قسیم النار و الجنة شناخته می شود؛ چرا که انکار ولایت هر یک از معصومان (علیهم السلام) همانند انکار یکی از پیامبران، کفر شمرده می شود و اگر کسی ولایت الهی را پذیرفته است می بایست ولایت جمع الجمعی را بپذیرد و تفاوتی میان آنان نگذارد **آَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ** بقره ۲۸۵

بیاورد ایمان رسول نکو

بر آنچه خدا کرد نازل بر او

بگشتند قائل همه مؤمنان

به یکتایی کردگار جهان

بگشتند مؤمن به پروردگار

به جمله ملکهای آن کردگار

نمودند با میل و رغبت قبول

هر آنچه کتابست یا که رسول

بگفتند، پیغمبران خدا

تفاوت ندارند در چشم ما

شنیدیم دستور پروردگار

ببندیم فرمان حق را به کار

بخواهیم آمرزش از سرگذشت

که بر سوی تو بازخواهیم گشت

براساس آموزه های قرآنی، امامت که همان امتداد ولایت و منصبی الهی است تمام شئون والا و فضایل را جز نبوت و لوازم آن دربردارد، آینده جهان وعده خدا: **وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْأَوَارِيثِينَ** قصص ۵ (بقره ۱۲۴؛ نساء ۵۴؛ انبیاء ۷۳، سجد ۲۴؛ احقاق الحق ج ۲ ص ۳۰۰)

اراده نمودیم، منت نهیم

به مستضعفین پیشوائی دهیم

بگردند روی زمین جانشین

بگردند خود وارث آن زمین

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... نور ۵۵

خدا بر شما مؤمنان به وی

به نیکو خصالان فرخنده پی

بدادست وعده که روی زمین

بخواهید شد حاکم و جانشین

بگشتند خود جانشینان خاك

که اقوام بسیار ناپاك و پاك

تسلط ببخشد، فزاید بقا

به آیین اسلام، یکتا خدا

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ انبیاء ۱۰۵

بدادست وعده خدای غفور

خود از بعد تورات، اندر زیور

تصرف نمایند ملك زمین

که شایسته مردان دارای دین



رهبری و ولایت در قرآن ،
ولایت پذیری استمرار نظام امامت

ترجمه آیات به نظم
مؤلف: محمود زارع پور

دلیل ولایت علیّه در قرآن کریم

ولایت مشی یعنی ...

۱. جامعه انسانی بدون حکومت، ممکن نیست
۲. حکومت، بدون حاکم ممکن نیست
۳. از نظر شیعه کدام یک از این حاکمان بهتر است؟
 - کافر؟
 - یهودی؟
 - مسیحی؟
 - شیعه؟

شیعه عقل، بهترین
یا استبداد ملک

ولایت الهی ظهورات و مظاهر چندی دارد که یکی از مهمترین آنها ولایت پیامبران (صلوات الله علیهم) و ولایت اولیای الهی از معصومان (علیهم السلام) و اوصیاء است. از این رو در بیان چرایی ولایت پدر تا ولایت فقیه تا ولایت معصوم (علیهم السلام) و پیامبران (صلوات الله علیهم) به ولایت الهی مستند می کنند و آن را مظاهر ولایت الهی دانسته و گفته اند که هیچ کسی را بر کسی ولایت نیست مگر آنکه در امتداد ولایت الهی به نصب عام یا خاص باشد.

در آیات قرآنی ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ولایت مطلق و کامل دانسته شده و در همه چیز اطاعت از او عین اطاعت از خداوند و ولایت الهی دانسته و معرفی شده است؛ چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقام عصمت کلی است و هرگز جز مشیت و اراده الهی را نمی گوید، نمی خواهد و انجام نمی دهد وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ ۳ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۚ ۴ (سوره نجم) پس اطاعت از او عین اطاعت خداوند است.

نگفتست هرگز سخن بر هوا

کلامی که او می نماید بیان فقط هست وحی خدای جهان

بر همین اساس در آیاتی که از اطاعت چندین بار آمده تا عینیت را اثبات کند. ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ولایت کاملی است؛ از این رو بر ولایت انسان بر خودش مقدم دانسته شده النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است (احزاب ۶)

پیامبر سزاوارتر هست بیش بر افراد مؤمن، ز جانهای خویش

و هر انسانی مکلف و موظف است که در همه امور زندگی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر خود مقدم دارد؛ چه رسد که سخن ایشان را عین سخن الهی دانسته و از

سر هوس سخن نمی‌گوید (نجم ۳) و از امر و نهی او اطاعت کرده و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را سنت الهی بداند. **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت باز ایستید (حشر ۷)**

هرآن چیز بخشد رسول خدا	همان را ستانید بی ادعا
شما را اگر نهی سازد رسول	نمایید دستور او را قبول
بترسید ای مردم از کردگار	شدید العقاب است پروردگار

چگونگی احیای ولایت امام

امامت، امتداد طبیعی ولایت الهی است که هر انسانی موظف به شناخت و اطاعت از آن است. ولایت امامان (علیهم السلام) امری الهی است که انکار آن نوعی کفر است. از وظایف اهل ایمان این است که حقیقت ولایت و امتداد آن را بشناسند و در احیای آن بکوشند. امام رضا (علیه السلام) فرمود: **رحم الله عبدا حیی امرنا، قیل: کیف یحیی امرکم؟ قال: یتعلم علومنا و یعلمها الناس؛** رحمت خدا بر کسی باد که امر ما را زنده نماید، سؤال شد: چگونه؟ حضرت پاسخ داد: علوم ما را فراگیرد و به دیگران بیاموزد. (بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰، ج ۱۳)

این امری که در روایت مورد تأکید است همان امر ولایت امامان (علیهم السلام) است که شناخت آن به ما کمک می‌کند تا وظیفه خود را در قبال معصوم (علیه السلام) بدانیم و به درستی به جا آوریم. اگر ما بدانیم که ولایت امام از ولایت نبی بالاتر است (بقره ۱۲۴ انبیاء ۶۹ تا ۷۳)، و این منصب الهی در نزد خداوند مهم (نساء ۵۴) و عهد و پیمانی الهی است (بقره ۱۲۴) تلاش خواهیم کرد تا در تعظیم آن بکوشیم و همه ملاحظات را به نحو کامل مراعات کنیم. شناخت جایگاه امامت به ما کمک می‌کند تا در مسیر درست گام برداریم

و مخالفت با آن را عین مخالفت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خداوند دانسته و از هرگونه تمرد و عصیان نسبت به امام (علیه السلام) خودداری کنیم. اینکه امام رضا (علیه السلام) در بیان احیای امر و چگونگی آن به تعلیم علوم و معارف اهل بیت (علیهم السلام) توجه می دهد؛ از آن روست که اگر این حقایق دانسته و آموخته شود، معلوم می گردد که چرا جایگاه بلند ایشان از مقام نبوت نیز برتر است و اینکه چرا پیامبرانی بزرگ و اولوالعزم از جمله حضرت ابراهیم (علیه السلام) پس از نبوت و سالها آزمون سخت الهی، امامت نصیب وی می شود و دوست می دارد که آن را در ذریه و فرزندان خویش استمرار بخشد. (بقره ۱۲۴).

حضرت موسی (علیه السلام) نیز براساس آیه ۱۲۴ سوره اعراف خواهان مقام امامت برای برادرش هارون است و می فرماید وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ اَزْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ در میان قوم برای من خلیفه قرار ده؛

مقرر نمودیم با آن کلیم	که سی شب به يك جای وعده نهیم
چو سی شب به پایان رسیدش زمان	فزودیم ده شب دگر هم بر آن
که وعده چهل شب بگردد تمام	چهل شب بمانیم در آن مقام
پس آنکه به هارون بگفتا چنین	تو می باش بر قوم من جانشین
به اصلاح می کوش در این بلاد	مکن پیروی هیچ ز اهل فساد

از این خواسته آن حضرت (علیه السلام) فهمیده می شود که موسی (علیه السلام) هارون (علیه السلام) را به امامت و رهبری بنی اسرائیل منصوب کرد.

اگر پیامبری با امامت و رهبری تفاوتی نداشت، نیازی نبود موسی (علیه السلام) هارون (علیه السلام) را که از پیامبران بود، به امامت منصوب کند. از این عبارت دانسته می شود که مقام امامت مقامی بزرگ و برتر از مقام نبوت و رسالت است.

با نگاهی به علوم اهل بیت (علیهم السلام) مقام امامت ایشان به خوبی معلوم و جایگاه برتر ایشان از رسولان و پیامبرانی که دارای امامت نبوده اند دانسته می شود. از وظایف هر انسانی و به طریق اولی شیعه مؤمن، آن است که این علوم را به دیگران منتقل کند و ابلاغ نماید تا دیگران حقیقت استمرار و امتداد ولایت الهی را در ولایت امامان (علیهم السلام) بشناسند و در پی هدایتی باشند که از طریق ولایت ایشان به مردم می رسد.

بسیاری از مردم در شناخت اهل بیت (علیهم السلام) کوتاهی و بلکه تقصیر می ورزند و به سبب عدم شناخت از مقام و جایگاه ایشان در تعامل و برخورد با آن حضرات کوتاهی می کنند و به وظایف دینی و الهی خویش نسبت به امامان (علیهم السلام) به درستی نمی پردازند. ایشان را همانند انسانهای معمولی یا کمی برتر می دانند و حق اولوی برای آنان قائل نیستند. اینگونه است که در برخورد با کلام آن بزرگواران چنان رفتار می کنند که گویی با کلام یک نابغه مواجه شده اند

و کلام ایشان را مهمتر از کلام فلان نابغه و یا دانشمند قرار می دهند و گاه حتی برای اثبات کلام معصوم (علیهم السلام) کلام فلان دانشمند و اندیشمند را بیان می کنند؛ در حالی که امر برعکس باشد؛ چرا که کلام معصوم (علیهم السلام) در صورتی که در صدور و دلالت آن شک و تردیدی نباشد، می بایست کبرای قضایا قرار گیرد و براساس آن حکم شود. در حقیقت کلام ایشان خود سند معتبری از حقایق هستی است و نیازی نیست که با کلام دیگر تقویت یا تأیید یا حتی اثبات شود. مؤمنان باید بدانند که امامان معصوم حجت الهی بر زمین هستند. به گونه ای که اگر ایشان در زمین نبودند زمین اهل خودش را می بلعید. امام رضا (علیه السلام) در بیان این حقیقت وجودی حضرت معصومان (علیهم السلام) می فرماید: **لَوْ لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ ظَرْفَةً عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا؛** چنانچه زمین لحظه ای خالی از

حجت خدا باشد، اهل خود را در خود فرو می برد (علل الشرایع شیخ صدوق ص ۸۹۱ ح ۱۲) جایگاه امامت در اسلام جایگاهی بس بزرگ است؛ آنان همانگونه که حجت الهی هستند، در مقام نبوت و رسالت نیز عمل می کنند و می کوشند تا فلسفه بعثت را نیز تأمین کنند، چرا که امتداد ولایت الهی هستند که پس از پیامبران (صلی الله علیه و آله) به ایشان رسیده است. از این رو در مقام هدایت و راهنمایی مردم به سوی قسط و عدالت هستند و می کوشند تا به آن فلسفه بعثت نیز پاسخی درخور دهند. (حدید ۲۵)

امام رضا (علیه السلام) در بیان این مقام امام می فرماید: **إِنَّمَا يُرَادُ مِنَ الْأَمَامِ قِسْطُهُ وَ عَدْلُهُ، إِذَا قَالَ صَدَقَ، وَإِذَا حَكَمَ عَدَلَ، وَإِذَا وَعَدَ أَنْجَزَ؛** همانا از امام و راهنمای جامعه، مساوات و عدالت خواسته شده است که در سخنان خود، صادق، در قضاوت ها، عادل و نسبت به وعده هایش وفا نماید (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۱۶۵ ح ۲۷۸۷۳) پس هر مأمومی لازم است به این نکته توجه کند که وظیفه او در قبال امام رفتاری است که به تحقق فلسفه بعثت کمک کند و عدالت را در جامعه تحقق بخشد. تلاش برای احیای امر امامت باید در دستور کار همگی باشد و هرگز در این امر کوتاهی نورزند و به هر شکلی شده خود و جامعه را متوجه امر ولایت و امامت نمایند. گاه این کار با عزاداری و گاه با برگزاری مراسم میلاد و شهادت انجام می گیرد و گاه به شکل دیگری انجام می شود.

امام رضا (علیه السلام) **مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَ بَنِي لِمَا از تُكِبَ مِنَّا، كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ ذَكَرَ بِمُصَابِنَا فَبَنِي وَ أَبِي لَمْ تَبِكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبِي الْعِيُونَ؛** هر که مصائب ما اهل بیت را یادآور شود و گریه کند یا دیگری را بگریاند، روزی که همه گریان باشند او نخواهد گریست و هر که در مجلسی بنشیند که علوم و فضائل ما گفته شود همیشه زنده دل خواهد بود (وسائل الشیعه: ج ۴۱، ص ۲۰۵، ح ۱۹۶۹۳)

جایگاه ولی امر و لزوم پیروی از ولایت

اطاعت بی چون و چرا از رسول خدا و امام، نشانه‌ی عصمت آن بزرگواران است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گاهی احکام الهی را بیان می‌کرد، گاهی دستور حکومتی می‌داد. او هم منصب **رسالت** داشت، هم **حکومت**

قرآن کریم هم به پیامبر می‌فرماید: بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (نحل ۴۴)

بشد حجتی و کتابی عطا	که بر هر رسولی ز سوی خدا
که گوئی به خلق آنچه ایزد نمود	بیامد به سوی تو قرآن فرود
درین دین برحق تدبر کنند	که شاید که یک دم تفکر کنند

و هم می‌فرماید: إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (نساء ۱۰۵)

به حق بفرستاد ای مصطفی	به سوی تو قرآن خود را خدا
میان کسان حکم رانی به داد	که با آنچه یزدان به وحیت بداد
حمایت نمائی در این طی راه	مبادا که از خائنان هیچگاه

موارد اطیعوا در آیات مختلف قرآن که بیان شد، باید کسانی باشند که از اطاعت آنان نهی نشده باشد. ذکر نام اولی الامر در کنار نام خدا و رسول، همراه با اطاعت مطلق، نشان آن است که مسئول حکومت و نظام اسلامی باید از قداست والایی برخوردار باشد. قرآن درباره‌ی مفسدان، مسرفان، گمراهان، جاهلان، جباران و... دستور لا تُطع و لا تتبع می‌دهد.

در میان آدمیان فقط پیامبران هستند که از طرف خداوند به اعمال سلطه و قدرت و فرمان بر آدمیان مأذون و مجازند النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ... (احزاب ۳۶)، مگر کسانی که از طرف پیامبران مأذون باشند.

در مورد اینکه چه کسی و کسانی از طرف خداوند و رسول (صلی الله علیه و آله) مأذون به حاکمیت است بین دو شعبه بزرگ اسلامی **سنی** و **شیعه** اختلاف وجود دارد. سنی ها بر این عقیده اند که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شخص و گروه خاصی از طرف خداوند و رسول وی برای حاکمیت مسلمانان معین نشده و به استناد **أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ** (شوری ۳۸) **و شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ** (آل عمران ۱۵۹) حق حاکمیت به مردم واگذار شده. ولی عملا در کشورهای منطقه حاکمانی موروثی بر تخت سلطنت تکیه زده و از شور و مشورت و انتخابات خبری نیست و مردم خود را ملزم از اطاعت فاجر شرعی می دانند. دقیقا مثل اطاعت از بنی امیه و مروانیان در تاریخ .

شرط تبعیت است وقتی من امام و ولی را شناختم بدون تبعیت نمی توانم ادعای ولایت مداری کنم بنابراین بعد از معرفت باید تبعیت داشته باشیم. فقط به زبان نباشد و در عمل هم به فرامین توجه کنیم.

شرط بعدی دوستی با دوستان ولایت و بحث انتظار است

یکی از ویژگی های شیعه این است که در طول زندگی گاهی اتفاقاتی می افتد که امر به انسان مشتبه می شود. انسان ولایت مدار در این امور که برای انسان مشتبه می شود بحث انتظار را ترک نمی کند تا امر برای دیگران هم کاملا روشن شود و همچنین در انتظار دستور و فرمان ولی فقیهش می ماند. حب ولی مهم است.

در زیارت نامه ها می خوانیم که خصوصیت دشمنی با دشمنان اهل بیت و دوستی با دوستان آنها رکن و در واقع پایه اصلی ایمان است. ستونی اصلی که در امتداد دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خداست و از سبک زندگی امام علی (علیه السلام) بر می آید.

فلسفه امامت و رهبری در نهج البلاغه

اولین فلسفه وجود رهبر، این است که یک ملت تکیه گاه می خواهد و این تکیه گاه بدون وجود رهبر ممکن نیست

دوم این که یک ملت در صورتی می تواند پیروز و موفق شود که برنامه هایش هماهنگ و صفوفش متحد باشد، این هم بدون وجود رهبر، ممکن نیست

سومین فلسفه وجود رهبر، مسئله جهت دادن به حرکتها و تلاشها و کوشش هاست، و این غیر از مسئله وحدت است. این سه قسمت را از همان جمله کوتاهی که حضرت در خطبه شقشقیه فرموده اند می توان استفاده کرد که: **إِنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى** یعنی موقعیت من در مورد مسئله خلافت همچون میله ای است که در وسط سنگ آسیاست. تعبیر، بسیار زیباست. سنگ آسیاب ممکن است هزار و یک عیب داشته باشد اما در عین حال بگردد و کار کند، اما اگر آن میله وسط (که هم تکیه گاه است و هم هماهنگ کننده است و هم جهت دهنده) برداشته شود، آسیاب حتی برای یک لحظه هم نمی تواند بگردد.

چهارمین و پنجمین فلسفه وجود رهبر، مسئله بینش دادن به امت، و مسئله، اسوه بودن است. علی (علیه السلام) در نامه ۴۵ (نامه معروف به عثمان بن حنیف) اشاره به این دو فلسفه کرده و این چنین می فرماید: ای فرماندار بصره، ای عثمان بن حنیف، بدان هر پیروی، پیشوائی دارد و از پیشوای خودش استفاده می کند. اول آنکه از علم او بهره می گیرد و امام و رهبر به او بینش و آگاهی می دهد، و دیگر آنکه اسوه ای برای او در تمام کارهاست. درباره وظایف رهبر یا حقوق مردم و همچنین وظایف مردم یا حقوق رهبر آنچه که از نهج البلاغه در یک نگاه فشرده می توان استفاده کرد این است که

حضرت علی علیه السلام برای رهبران ده وظیفه قائل، و برای امت، پنج وظیفه :

اولین: رهبر باید خود را آن چنان بسازد که مقام و موقعیت او را تکان ندهد، دگرگون نسازد و مغرور نشود و شخصیتش تغییر پیدا نکند. این سخن را علی (علیه السلام) به فرماندهان ارتش نوشته است و بیان فرموده: **من عبد الله علی بن ابي طالب أمير المؤمنين إلى أصحاب المسالِح** در اینجا حضرت خودش را عبد الله نامیده است. آن همه مقام در او غروری ایجاد نکرده و افتخارش به این که عبد الله و بنده خداست، و بعد لقب امیرالمؤمنین را به عنوان یک لقب رسمی برای خودش بیان می کند

امام (علیه السلام) این نامه را به اصحاب مسالِح (مرزداران و فرماندهان) می نگارد : اولین حق والی و امام و پیشوای مردم این است که با موقعیتی که پیدا کرده دگرگون نشود، و تغییر حالت پیدا نکند بلکه بر عکس، هر چه از نظر قدرت به او بیشتر نعمت داده می شود، نزدیکی او به بندگان خدا و محبتش به مردم بیشتر شود. یعنی نسبت مستقیمی میان قدرت و محبت، و نزدیکی اش به بندگان خدا و به مردم باشد. علی (علیه السلام) فرمود تمام قدرتها را به تو می دهند، عوض نشو. که این نخستین شرط پیشوائی بر مردم است.

دومین: مسئله احترام به افکار مردم و مشاوره با مردم در همه چیز (بدون استثناء) است. مردم همیشه حاضر در صحنه باشند و در همه چیز مورد مشورت قرار گیرند.

سوم: عدم کتمان اسرار است. اسرار را از مردم مکتوم ندارد مگر اسراری که ضرورت خاصی پیدا کند که علی (علیه السلام) به عنوان اسرار جنگی از آنها یاد میکند.

چهارم: کوتاهی نکردن در ادای حقوق جامعه

پنجم: تبعیض میان مردم قائل نشدن و همه را در مقابل قانون یکسان دانستن

: من هیچ مسئله ای را بدون مشورت با شما انجام نمی دهم، جز مسئله قضاوت، زیرا در قضاوت وقتی قاضی می خواهد تصمیم بگیرد، دیگر جنبه مشورتی ندارد. باید تشخیص خودش را به عنوان یک حکم قاطع بیان نماید. اما در مسائل مملکتی همه چیز را با شما در میان خواهم گذاشت و از شما مشورت خواهم خواست. هیچ حقی را از شما مضایقه نمی کنم و همه شما در برابر من، در حق مساوی هستید

ششمین: وظیفه ای که رهبر دارد، همسان بودن با ضعیف ترین افراد مردم است، که علی (علیه السلام) از آن به عنوان یک فریضه یاد می کند: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْحَقِّ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ** خداوند بر امام عادل و رهبران راستین فرض و واجب کرده که زندگی خود را با ضعیف ترین قشرهای مردم از نظر مادیات همسان کند. لباسش ساده ترین لباس، سفره اش ساده ترین سفره و خانه اش ساده ترین خانه ها باشد. «**يَتَّبِعُ**» در لغت بمعنی ناراحتی که منجر به مرگ می شود، **دقّ کردن هفتم:** تماس مستقیمش با مردم قطع نشود، یعنی کانال اطلاعاتی رهبر و امام نباید محدود باشد علاوه بر تماس دائم با توده های مردم باید حق آزادی طرح شکایت، بدون هیچگونه تشریفات به همه مردم داده شود.

این جمله را از سخنان علی (ع) در نامه ۵۳ (نامه معروف آن حضرت به مالک اشتر) فرمود: ای مالک یکی از توصیه های من به تو این است وقتی به مصر می روی جزو برنامه اساسی حکومتت باید این باشد که در عرض روز یا در عرض هفته ساعتهایی را معین کنی که در خانه ات را بگشایی و در آن ساعت هیچ مشغولیات خاطر نباید داشته باشی (یعنی به تعبیر امروز تلفن بغل دستت نباشد صدا بکند، نامه به دست ندهند که فکرت را مشغول کند) و با تمام حواس

متوجه مردم باشی. در را باز کنی و مأمورین و محافظین خود را کنار بزنی تا با توده مردم کاری نداشته باشند

و جوّی بشود خالی از تشریفات و خالی از وحشت. مردم با آزادی بیایند هم اطلاعاتشان را در اختیار تو بگذارند که کانال اطلاعاتی تو محدود نباشد و هم شکایتشان را آزادانه برای تو طرح کنند.

که من از پیغمبر گرامی شنیدم اگر ملتی ضعیفشان حق نداشته باشند با صراحت از ظلمهایی که به آنها شده شکایت کند هرگز چنین ملّتی روی سعادت را نخواهد دید. این برنامه ای است که جز در مملکت علی بن ابی طالب، در هیچ نقطه ای از دنیا نمی توانی آن را پیدا کنی.

هشتمین: مسئولیت رهبر این است که بعضی از کارها را باید شخصا (نه با واسطه) نظارت بکند. گر چه رهبر نمی تواند همه کارها را شخصا انجام دهد، بلکه باید افراد مورد اعتماد به عنوان واسطه او کارها را انجام دهند و او نظارت داشته باشد. امّا حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: ای مالک در بعضی کارها باید مستقیماً خودت دخالت کنی.

آن کارهایی که بدون واسطه باید خودت آنها را انجام دهی یکی رسیدگی به امور مستضعفان است، در گوشه و کنار این کشور اسلام افرادی هستند معلول، یتیمانی هستند که پدرشان در جبهه کشته شده، بیوه زنانی هستند که بی سرپرست مانده اند و افرادی هستند که از کار افتاده اند.

و فرمود: این مستضعفان و این گروه را مستقیماً خودت برنامه شان را باید زیر نظر داشته باشی که این، یکی از وظایف رهبر در برابر امت است.

نهم: اعوان و یاران خود را از میان توده های پاکدل انتخاب کند: ای مالک، وارد

مصر می شوی می بینی که مردم دو گروهند: اکثریت آنها، توده های زحمتکش و پاکدل مردمند. اقلیت آنها طبقه مرفّه و از خود راضی و در ناز و نعمت بزرگ شده هستند. تکیه گاه تو و یاران و یاوران تو باید از آن اکثریت زحمتکش و پاکدل باشد، چرا که توقعشان و خرجشان بر بیت المال از همه کمترست. اما آن اقلیت اشرافی در ناز و نعمت بزرگ شده از خود راضی نه سرباز به میدان جنگ می فرستند، و نه در مشکلات از تو حمایت می کنند، و **انما عمود الدین و جماع المسلمین و العدة للأعداء، العامة من الامه فليكن صغوك لهم و ميلک معهم**

دهمین: وظیفه از وظایف رهبر، این است که در برنامه ها اسوه باشد. یعنی هر فرمانی که می دهد اول خود عمل کند. هر چه را نهی می کند اول خودش خودداری نماید. نه تنها با حرف، بلکه عملاً سخن بگوید: ای مردم من شما را به هیچ طاعتی دعوت نمی کنم، مگر این که خودم قبلاً آنرا انجام داده ام و از هیچ کار خلافی شما را نهی نمی کنم مگر این که پیش از آن خودم آنرا ترک گفته ام.

من سرمشق و اسوه برای شما هستم، با زبان عمل سخن می گویم فقط حرف نمی زنم، عملم ناهماهنگ با حرفم نیست. اگر پیشوایی دارای یک چنین صفات شد مشخص است که نقش او در جامعه چگونه خواهد بود.

مردم در مقابل رهبر راستین ۵ وظیفه دارند:

- ۱- اطاعت کامل و قاطع از او
 - ۲- سستی نکردن در انجام مسئولیت ها
 - ۳- ایثارگرانه در دریای حوادث فرورفتن
 - ۴- نصیحت، تذکر، خیرخواهی و یادآوری به اندازه توانایی و قدرت فکر و اندیشه
 - ۵- کار را در خدمت رهبر بصورت همکاری و تعاون انجام دادن
- پایگاه تخصصی نهج البلاغه وابسته به مرکز جهانی اطلاع رسانی آل البیت (علیهم السلام)

در نظام الهی اسلام، نقش ویژه ای برای رهبری جامعه تعیین شده است. رهبر نه تنها نقش مدیریتی جامعه را به عهده دارد، بلکه نقش های دیگری نیز با توجه به موقعیت ممتاز خویش به عهده دارد که از جمله الگو بودن است. همین اسوه و الگوبرداری مردم از رهبری است که زمینه اعتماد به نفس و سکون و آرامش اجتماعی را فراهم می آورد؛ زیرا مردم هرگاه دیگری مهم خویش یعنی رهبر را در چنان سکون و آرامشی الهی بیابند، به طور طبیعی آرام می شوند و تشویش ها و اضطراب ها از میان می رود.

خداوند به صراحت درباره این نقش رهبری در جامعه انسانی می فرماید: **إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ**، نماز و نیایش تو برای مردم مایه آرامش است. از آن جایی که جامعه همواره به علل درونی و عوامل بیرونی، گرفتار آزمون ها و فتنه های الهی است تا هر کسی ذات و سرشت خویش نشان دهد، نیازمند معیار حقی است که مردم برپایه آن حق را بشناسند و در کوران فتنه ها و آشوب ها، راه درست خویش را بیابند. این جاست که در نظام الهی نه تنها مفاهیمی به شکل کلی بیان می شود تا به عنوان معیار و میزان سنجش قرار گیرند، بلکه در هر دوره و عصری، انسان های کامل به عنوان معیار و میزان سنجش حق از باطل و راه از چاه معرفی می شوند. این جاست که در روایات معتبر از لزوم معرفت و شناخت امام به عینه سخن به میان آمده تا مردم با شناخت امام زمان خویش، از گمراهی راه و از باطل دور شوند.

ولایت فقیه در جامعه امروز، همان معیار واقعی و انسان کاملی است که می تواند به عنوان معیار سنجش قرار گیرد، زیرا به سبب این که دارای شرایط رهبری و ما

كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا لهواء چون مخالفت با هوای نفس و اطاعت از مولا و مقتدای بشر، صاحب زمان (عجل الله تعالى فرجه) و حافظ دین و ملت اسلام است، بهترین شخص برای مدیریت و الگوبرداری انسان می باشد. در کوران فتنه ها و آشوب هاست که هر کسی در پی معیاری است تا بتواند بر پایه آن، حق را از باطل باز شناسد. در این جاست که نقش مهم و کلیدی رهبری خود را نشان می دهد.

رهبران دینی و سیاست

با نگاهی به عملکرد پیامبران، شواهد، حاکی از اهمیت دادن آنان نسبت به سیاست و حکومت است. ائمه معصومین (علیهم السلام) که استمرار حرکت پیامبر است همگی مبارزه ای همه جانبه را برای تشکیل حکومت اسلامی و بدست گرفتن قدرت سیاسی آغاز فرمودند.

رسول الله تشکیل حکومت داده و تشکیل مراکز سیاست داده سایر خلفاء اسلام همچنین تشکیل حکومت داده تا آنجایی که به انحراف کشیده نشده بود. بنای انبیاء و اهل بیت این نبوده است که از مردم کناره گیری کنند، آنان با مردم بودند هر وقت دستشان می رسید حکومت را می گرفتند.

عملکرد امام خمینی (ره)، نیز بیانگر آمیختگی دین و سیاست است برخلاف عموم عارفان که به سیاست وقعی نمی گذارند و عملکرد آنها، توهم جمع ناپذیری بین این دو را تقویت نموده است ایشان بر خلاف همه در سیاست نیز از نمونه های شاخص محسوب می گردیدند. پس از پیروزی انقلاب نیز هرگز حجم مراجعات و کارهای سیاسی ایشان مانع امور عبادی ایشان نشده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایه سیاست را در دیانت گذاشته است.

معنای سیاست: حکم راندن، اداره کردن امور مملکت، عدالت و داوری. لغت دانان عرب: **ساس الناس** سیاسته **تولی ریاستهم و قیادتهم**؛ به سیاست قوم خود پرداخت؛ یعنی رهبری و مدیریت آنان را پذیرفت. زعامت و ریاست جمعی را به عهده گرفتن، از مفاد اساسی کلمه سیاست است. در زیارت جامعه کبیره، در اوصاف ائمه معصومین **علیهم السلام** آمده: **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ... وَ عَنَّا صِرَ الْأَبْرَارِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ وَ سَاسَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ؛** سلام بر شما، اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت... و پیشوایان امتهای و اولیای نعمتها و پایه های نیکوکاران و تکیه گاه خوبان و سیاست کنندگان بندگان خدا و ارکان محکم شهرها... این عبارات، بویژه **قَادَةَ الْأُمَّمِ وَ سَاسَةَ الْعِبَادِ**، صریحاً زمامداری و سیاستمداری را از صفات و شئون ائمه معصومین **علیهم السلام** می شمارد. خداوند در آیاتی از قرآن از جمله آیه ۸۹ سوره نحل می فرماید: **وَ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ**، ما کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان کننده هر چیزی است.

ترا داد یزدان کتابی مبین که روشن کند شیوه حق و دین

بنابراین، چیزی از نیازهای بشری نیست که در قرآن بیان نشده باشد. این بیان به شکلی است که در عبارتی کوتاه بسیاری از مباحث و مطالب بیان شده و با تفقه و تدبر در آن می توان پاسخ به پرسش ها را رمزگشایی کرد. قرآن همانند خورشیدی است که هر روز سخنی تازه برای مردم دارد و مردم می توانند از این خورشید تابناک برای هدایت و رسیدن به مقام خلافت الهی بر هستی بهره برند.

امام صادق **(علیه السلام)** در این باره می فرماید: **القرآن یجری کما تجری الشمس و القمر**، قرآن همان خورشید و ماه در جریان است. (کافی ج ۴ بحارالانوار ج ۲۳ ج ۶۶)

مفهوم حکومت

حکومت : فرمان دادن، امر کردن، فرمانروایی، سلطنت، پادشاهی، داوری و قضاوت. اگر دولت را قدرت سیاسی سازمان یافته ای که امر و نهی می کند، تعریف کنیم، مرادف با حکومت می شود. حکومت قدرتی سیاسی است که امر و نهی می کند، قانون گذاری و سیاست گذاری و اجرا را بر عهده دارد و مسئولیت قضاوت و داوری و برقراری نظم و امنیت را بر دوش می کشد. در یک تقسیم بندی کلی دو نظریه در باب حکومت و دولت از قرآن کریم برداشت شده است:

الف - عده ای عقیده دارند که در قرآن کریم **حکومت دینی** به عنوان یک ضرورت اعتقادی مطرح شده است. شیعه براساس یک سلسله استدلال های کلامی و عقلی و با تاکید بر برخی روایات تاریخی (غدیر خم) و نیز با استناد به برخی آیات قرآن کریم **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک** (مائده ۶۷) معتقدند که این حق حاکمیت و آمریت به امام علی (علیه السلام) و یازده فرزندش واگذار شده و لذا از نظر شیعیان **اولی الامر** منحصرأ امامان معصوم شیعه اند. در استمرار این اندیشه نظریه ولایت فقیه مطرح شده که مأذون از طرف امام برای حاکمیت تلقی میشوند. **{مراجعه به کتاب قرآن و سیاست از مؤلف}**

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده: اگر حداقل سه نفر هم سفر شوند، حتماً یکی از سه نفر را امیر و رئیس خود قرار دهید. از اینجا می توان فهمید از نظر آن حضرت، هرج و مرج و فقدان قوه حاکم بر اجتماع، که منشأ حل اختلافات و پیوند دهنده افراد اجتماع با یکدیگر باشد، چه اندازه زیان آور است. ارزش و اهمیت حکومت را از توجه خاص پیشوایان معصوم و رهبران دینی نیز میتوان به دست آورد. افرادی مانند امیر المومنین (علیه السلام) که جان خویش را از هر گونه آلودگی پاک و منزه داشته بود، حکومت را به عنوان ابزار کارآمدی در جهت عینیت

یافتن آرمان های الهی، مقدس می شمرد، تا جایی که از شمشیر زدن برای حفظ و نگهداری اش دریغ نداشتند و بر این عقیده بودند که: جامعه و مردم اصلاح نمیشوند مگر آنکه حاکمان اصلاح گردند. جایگاه دولت در قوانین اسلامی آن قدر بدیهی و مهم است که گوستاولوبون فرانسوی می گوید: قرآن کریم، که کتاب آسمانی مسلمین است، منحصر به تعالیم و دستورات مذهبی تنها نیست، بلکه دستورات سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است.

در روایات دینی در قرون نخستین اسلامی، نیز عمدتاً حکم و حکومت به معنای قضاوت در امور اختلافی و منازعات حقوقی بوده است. حکومت در هر معنا، درباره خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) درست و صادق بوده **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ** (انعام ۵۷)

که فرمان آن هست دست خدا به حق حکم می راند آن کبریا
 خدا برترین حکمران است و بس که جز او نراندست دستور کس
 و یا وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ قصص ۷۰ و (انعام ۶۲)

همانا که الله یکتا خداست که ملك جهان را فقط او سزااست
 ز روز ازل تا به شام ابد ستایش فقط خاص یزدان بود
 به دست خدا هست حکم وجود به او بازگردند بهر خلود
 میتوان از برخی از آیات قرآن کریم پاره ای از شرایط حکومتگران مانند: عدالت (مائده ۴۲)، امین بودن (قصص ۲۶)، توانا بودن (قصص ۲۶) و... تکالیف و وظایف آنان مانند: **مشورت** (شوری ۳۸ و آل عمران ۱۵۹) **حفظ حرث و نسل** (محمد ۲۲)، **جلوگیری از تسلط بیگانگان؛ قاعده نفی سبیل** (نساء ۴) استخراج کرد

{مراجعه به کتاب قرآن و سیاست از مؤلف}

حکومت ، موهبت الهی

اطلاق **مُلک** شامل هر مُلکی اعم از حق یا باطل می شود و تمام اقسام آن به خداوند مستند است؛ **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**

ملک فی حد نفسه، موهبتی از مواهب الهیه و نعمتی از نعم اوست که می توان به وسیله ی آن، آثار نیکویی در اجتماع انسانی پدید آورد و خداوند متعال گرایش به آن را در انسان ها قرار داده. از طرفی هم می توان گفت : ملکی که نا اهلان دارند، ذاتا مذموم نیست، بلکه خود آن ها مذموم هستند که حکومت را وسیله ی ستم قرار داده اند. بدین جهت، حضرت یوسف **علیه السلام** در برابر نعمت ملک و سلطنت، از خداوند فرجام نیکو تقاضا می کند؛ **رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ... تَوْفَنِي مُسْلِمًا**، اما هنگامی که خداوند به نمرود سلطنت عطا می کند، وی در برابر حضرت ابراهیم **علیه السلام** می ایستد و مبارزه می کند؛ **أَلَمْ تَرَ إِلَيَّ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ**

حکومت از دیدگاه موحد و مشرک خداوند حکومت مصر را به دو نفر عطا کرد: فرعون و یوسف. وقتی حکومت مصر را به فرعون دادند، به خود اضافه کرد و گفت : **اليس لي ملك مصر** و در نتیجه خوار و ذلیل گشت، اما یوسف **علیه السلام** ملک مصر را به خداوند اضافه کرد و گفت : **رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ** و در نتیجه عزیز گشت.

از منظر قرآن کریم، دولت و حکومت اسلامی امری است که در ذات دیانت اسلام نهفته است. از **دیدگاه قرآن کریم به سه دلیل حکومت برای مردم ضرورت**

دارد:

۱- رهایی از هرج و مرج: در داستان بنی اسرائیل می خوانیم، هنگامی که بر اثر هرج و مرج داخلی و نداشتن حاکمیت قوی و لایق، گرفتار ضعف و فتور و شکست شدند و دشمنان بر آنان مسلط گشتند، خداوند طالوت را برای رهایی از هرج و مرج اجتماعی حاکم ایشان کرد.

امیرمومنان علی (علیه السلام): لازم است تا برای مردم امیری و لو جابر حاکم باشد؛ زیرا اگر چنین نباشد جامعه های بشری نابود می شود.

۲- جلوگیری از فساد و ایجاد نظم و امنیت در جامعه: اگر حکومت مقتدر و نیرومندی نباشد و جلوی سرکشان را نگیرد، زمین پر از فساد می شود.

۳- آسایش و رفاه اجتماعی و امنیت داخلی و خارجی: از احکام جهاد در قرآن بر می آید که وجود تشکیلات منظم سیاسی و اجتماعی لازم است تا از مرزهای جامعه در برابر دشمنان محافظت کند. در مسائل اقتصادی نیز لازم است حکومتی باشد تا قسط و عدالت را اجرایی کند. همچنین قوه قضایی که اختلاف را حل و فصل کرده و از تجاوز و تعدی میان افراد جامعه جلوگیری به عمل آورد. در رابطه با اهداف حکومت اسلامی نیز آیات و روایات زیادی وارد شده که از جمله به آیه ۲۱ و ۵۶ از یوسف و آیه ۸۴ از کهف ۵۵ از نور ۲۶ از ص ۵۸ از نساء می توان اشاره کرد.

تفاوت مسئولان نظام اسلامی با نظام طاغوتی

از نظر قرآن کریم مسئولین نظام اسلامی هرگاه به قدرت و حکومت برسند، احکام اسلام (از قبیل برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، امر به معروف و نهی از منکر و ...) را اجرا می کنند؛ الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَقِبَةُ الْأُمُورِ،

اما نظام طاغوتی هرگاه قدرت و تسلط بر مستضعفان پیدا کند، کاری جز فساد، تبهکاری و ظلم انجام نمی دهد؛ **قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا** زیربنای این دو روش دو طرز تفکر است. زیرا منطق افراد صالح و متقی که در راس آن انبیا و اولیای الهی هستند، این است که پیروزی و سعادت برای کسی است که تهذیب نفس و تزکیه ی روح کرده باشد؛ **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكِيهًا**، اما منطق افراد طغیانگر که در راس آن فرعونیان هستند، این که پیروزی و سعادت برای کسی است که زور بگوید و قلدری از خود نشان دهد **قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى**
طه ۶۴

وظیفه ی کارگزاران حکومت اسلامی

حضرت علی علیه السلام هنگام دستیابی به خلافت ظاهری، شخصا در بازارها قدم می زد، گمشده ها را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می کرد و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و آیه ی شریفه ی **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فسادًا** آن سرای آخرت را ما قرار می دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، فقط از آن متقین است. را برای آن ها می خواند. سپس می فرمود: **انزلت هذه الآية في اهل العدل و التواضع من الولاة و اهل القدرة من الناس؛** این آیه ی در باره ی زمامداران عادل و متواضع و همچنین سایر قدرتمندان از توده های مردم نازل شده است.

خداوند بهترین قانونگذار بهترین قانون آن است که مقنن آن شرایط زیر را داشته باشد **أَفْحَمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ** مائده ۵۰ آیا اینها حکم جاهلیت را می جویند؟ در حالیکه برای مردم صاحب یقین کیست که حکمش بهتر از حکم خدا باشد؟

الف از تمام اسرار هستی و انسان در حال و آینده آگاه باشد

ب هیچ هدف انتفاعی نداشته باشد **ج** هیچ لغزش عمدی و سهوی نداشته باشد

د از هیچ قدرتی نترسد **ه** خیرخواه همه باشد. این شرایط همه در خداوند متعال وجود دارد. بنابراین، بهترین قانونگذار خداوند است .

دعوت به تشکیل حکومت: قرآن کریم تشکیل حکومت را به عنوان یک ضرورت تلقی کرده که از برخی از آیات این معنا را می توان استنباط کرد: **الف** در آیه ۱۰۵ نساء داوری و حکومت بین مردم در امور اختلافی دینی و اجتماعی را غایت و هدف از انزال کتاب قرار داده اختلاف و منازعاتی که بدون وجود یک حاکم عادل و حکومت حل نخواهد شد.

ب در آیه ۲۳ آل عمران نیز دعوت به تشکیل حکومت اسلامی را شاهدیم: پس آنها (اهل کتاب) که نصیبی از کتاب به آنها داده شده . باید حاکمیت و حکومت قرآن را میان خود بپذیرند. از این رو دعوت به حکم الهی شده اند ولی آنها روی گردانند. در حالیکه اجرای احکام و اهداف قرآن، جز با تشکیل حکومت میسر نمی باشد.

ج در آیه ۴۹ و ۵۰ مائده خداوند به پیامبر خود تأکید میکند در میان اهل کتاب برطبق حکم الهی داوری کن، زیرا اجرای احکام و حکم کردن برطبق قرآن از امور اجتماعی است که با تشکیل حکومت امکان پذیر است.

فطری بودن ضرورت تشکیل حکومت: علامه طباطبایی براساس آیه ۳۰ روم بنای اسلام و احکام اسلامی را بر فطرت انسان میدانند و بنابر همین اصل، احکام ضروری فطرت را مورد تایید اسلام قرار داده و مسئله نیاز به تشکیل حکومت را

از جمله ضروریات احکام فطرت ذکر میکند. به این جهت در میان مسلمانان هیچ گاه از لزوم تشکیل حکومت سؤالی مطرح نشد، و یا در جریان سقیفه کسی از اصل لزوم خلیفه سؤال نکرد و یا حتی آن را انکار هم نکردند.

دادن ولایت و حکومت به اهلش: در تفسیر آیه ۵۸ نساء **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** صریحاً آمده که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید.



سیاست و حکومت در مدینه النبی

از آنجا که انسان موجودی اجتماعی و مدنی است، نیازهای گوناگونی از قبیل نیازهای عاطفی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، او را وامی دارد تا به تاسیس حکومت پردازد. بر این اساس و در راستای تامین این نیازها و قانونمند نمودن نیازهای انسان و اجرا نمودن قوانین وضع شده، اسلام و در راس آن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز اقدام به تاسیس حکومت اسلامی نمودند

اما این امر (حکومت اسلامی) ساخته و پرداخته حرکت اسلامی و بنیانگذاران و یا پیروان آن نیست؛ بلکه حقیقتی است که نصوص انکارناپذیر و قاطع اسلام و حوادث ثابت تاریخی و ساختار رسالت، آن را اثبات می نماید و می توان به آیات ۵۸ و ۵۹ نساء استناد نمود

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) توانایی های فکری و عملی خود را که از جانب وحی مورد پشتیبانی قرار می گرفت، از هیچ تلاش و کوششی کوتاهی نمی نمود. و در این راستا میان قبایل حجاز می رفت و آنان را به ایمان و اسلام و حمایت از دعوت خویش فرا می خواند و این موضوع به قرار گرفتن دو قبیله مهم مدینه یعنی اوس و خزرج در مسیر ایمان تحقق پذیرفت

این امر با هیئتی متشکل از ۷۳ زن و مرد که در ایام حج به خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مشرف گردیدند و براساس تبعیتی که مبنی بر اطاعت همه جانبه از تمامی دستورات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انجام پذیرفت، به اوج و رونق خود نایل آمد و راه را برای تشکیل حکومت اسلامی در مدینه فراهم آورد. بنابراین مدینه پایگاه و مرکز حکومت نو بنیاد اسلامی قرار گرفت

اما در این راستا می توان به تبیین و طرح این مسائل پرداخت که آیا اسلام و در راس آن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از تشکیل حکومت اسلامی، تنها به تبیین رابطه انسان با خدا پرداخته است و یا برای زندگی اجتماعی و سیاسی نیز دارای اهداف و برنامه هایی است

و آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آن جهت که خاتم پیامبران و در حقیقت عصاره خلقت بوده است، صرفاً به تبلیغ یکسری احکام الهی و عبادی پرداخته است، یا اینکه با آوردن کتاب آسمانی، در صدد تامین نیازهای بشری اقدام نموده است و حکومت تاسیس نموده است؟

پاسخ به این سوالات را می توان در موارد ذیل به اختصار بیان نمود:

۱- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به تشکیل حکومت مبادرت ورزید؛ چرا که حکومت امری ضروری و مورد اتفاق تمامی جوامع بشری می باشد و از این طریق امور متعارض افراد در جامعه سامان خواهد یافت

۲- از آنجایی که اسلام از برترین قوانین و مقررات زندگی اجتماعی برخوردار است، این قوانین بدون ضمانت اجرایی هیچ نفعی به حال جامعه نخواهد داشت و همچنین از آنجا که قانون زمانی سودمند است که اجرا و عملی گردد، بر این اساس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به تشکیل حکومت اسلامی مبادرت ورزید.

۳- پس از هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مدینه منوره، این شهر مرکز جهان اسلام قرار گرفت و به تشکیل حکومت در مدینه اقدام نمود و در کنار نبوت و وظایف تبلیغی و ارشادی، زعامت سیاسی مسلمانان را نیز بر عهده داشت.

۴- ولایت سیاسی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر اساس آیات ذیل، ریشه در آموزه های وحیانی دارد. النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، پیغمبر از خود مومنان نسبت بدانان اولویت بیشتری دارد و اراده و خواست او در مسائل فردی و اجتماعی مومنان، مقدم بر اراده و خواست ایشان است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، همچنین در این ارتباط می توان به ۱۰۵ نساء اشاره نمود. إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ ۚ ۶۹ نساء وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا وَ آنان که اطاعت خدا و رسول کنند البته با کسانی که خدا به آنها لطف فرموده یعنی با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد، و اینان نیکو رفیقانی هستند.



بخش ۵ : دلیل مشروعیت حکومت فقها در زمان غیبت

دوران غیبت کبری، با پایان گرفتن دوران غیبت صغری، غیبت کبری آغاز شد که هنوز ادامه دارد. در زمان غیبت صغری، مردم می توانستند پاسخ مسائل خود را توسط نواب خاص از امام دریافت دارند ولی در این زمان (غیبت کبری) این کار ممکن نیست و مردم باید مسائل خود را به **نواب عام** آن بزرگوار عرضه کنند و پاسخ مسائل را از آنان بگیرند؛ زیرا نظر آنان به حکم تخصصی که دارند و نیز به حکم روایاتی که وارد شده، حجت است.

مرحوم کشی می نویسد: توقیعی از ناحیه امام **(ارواحنا فداه)** صادر شد که در آن فرموده اند: عذر و بهانه ای برای هیچ یک از دوستان ما در تشکیک نسبت به آنچه ثقات ما، از ما نقل می کنند نیست، دانستند که ما سر خود را به آنان واگذار کردیم و به آنان دادیم.

و نیز «شیخ طوسی» و مرحوم «شیخ صدوق» و «شیخ طبرسی» از اسحاق ابن عمار نقل کرده اند: مولای ما حضرت مهدی **(ارواحنا فداه)** در مورد وظیفه شیعه در زمان غیبت فرموده **وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثِقَّتِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي.** (در حوادث و پیشامدهایی که واقع می شود به روایت کنندگان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم)

مرحوم طبرسی در کتاب **احتجاج** از امام صادق **(علیه السلام)** نقل کرده **صائنا لنفسه، حافظا لدینه، مخالفا لهواه، مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه** هر یک از فقها که مراقب نفسش و نگهبان دینش و مخالف هوی و هوسش و مطیع فرمان مولایش **(ائمه علیهم السلام)** باشد، بر عوام لازم است که از او تقلید کنند.

به این ترتیب امور مسلمین در زمان غیبت کبری به دست **ولی فقیه** قرار گرفت که با نظر او باید انجام و جریان یابد، گرچه منصب فتوا و قضاوت و حکم برای فقها از پیش توسط ائمه معصومین **علیهم السلام** جعل شده بود، ولی رسمیت مرجعیت و زعامت فقهای اسلام از این تاریخ پدید آمد و تا ظهور آن حضرت ادامه خواهد داشت.

تعریف و تبیین ولی فقیه

امام راحل با یک چشم به ادله ولایت فقیه نگاه می کرد و با چشمی دیگر به نقش مردم در حکومت و بر همین اساس مدل جمهوری اسلامی را به وجود آورد و فرمود که جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. در ابتدا برخی آقایان به امام نامه نوشتند و گفتند در اسلام جامعه اسلامی نداریم.

حکومت اسلامی داریم و حتی برخی ها که قائل به جمهوریت بودند، گفتند بهتر است تا ۱۰ سال آینده انتخاباتی برگزار نکنیم اما امام جمهوری اسلامی را به رای مردم گذاشت تا به نقش کلیدی مردم در جمهوری اسلامی تاکید کند. ما دموکراسی را در چارچوب ارزش های اسلامی و الهی می پذیریم،:

ما می گوئیم دموکراسی روشی مهار شده را در چارچوب ارزش های اسلامی قبول داریم و بر همین اساس است وقتی فردی با رای مردم رئیس جمهوری می شود و یا رئیس مجلس می شود، حق ندارد خلاف ارزش های اسلامی عمل کند. سؤال ما این است بین حاکمیت مردمی و حاکمیت اسلامی کدام مقدم تر است؟ مسلم است که حاکمیت اسلامی و الهی مقدم است. همانگونه که در لیبرال دموکراسی، لیبرالیسم و ارزش های آن مقدم است. ولی فقیه حافظ اسلامیت و جمهوریت نظام است، ولی فقیه علاوه بر اینکه سیاست های کلان نظام را مشخص می کند، نظارت عامه بر قوا نیز دارد.

بر رفتار مجلس و رئیس جمهور منتخب مردم نظارت می‌کند تا آنها از خط اسلامیت خارج نشود ولو اینکه آنها با رای مردم انتخاب شده‌اند. ولی فقیه ذره‌ای از عدالت عدول کند، ولایتش ساقط می‌شود. باید ولی فقیه نسبت به اسلام پاسخگو باشد. برخی از فقها می‌فرمایند وقتی فقیه، ولایت عامه دارد، درباره الزامات شرعی نمی‌تواند حکم حکومتی بدهد و ولایت مطلقه او الزامات شرعی را در بر نمی‌گیرد. برخی دیگر از فقها معتقدند ولی فقیه برای حفظ و صیانت از نظام اسلامی می‌تواند حتی در برابر الزامات شرعی حکم حکومتی بدهد و حکم ولی فقیه در این باره واجب الطاعه است.

برای کسی که باید ولایت عامه داشته باشد، ۸ شرط از جمله عدالت، شجاعت و فقاہت مطرح شده که برجسته‌ترین شرط به فقاہت مربوط می‌شود. یعنی اینکه ولی فقیه باید اسلام شناس و فقیه برجسته باشد. اینکه گفته می‌شود ولی فقیه برای اداره جامعه نیاز به مشورت دارد، درست است. مجمع تشخیص مصلحت چنین وظیفه‌ای دارد پس رهبری برای اداره جامعه مشورت می‌گیرد. اگر قرار باشد برجسته بودن فقاہت در ولی فقیه و اسلام شناس بودن او بررسی شود، باید فقها چنین کاری بکنند که از همین رو اعضای مجلس خبرگان فقیه هستند.

xxxxxxxxxxxx

به اعتقاد ما شیعیان، فقها در زمان غیبت همانند کسانی هستند که در زمان حضور امامان معصوم (علیهم السلام) از سوی آن بزرگواران منصوب می‌شدند. همان گونه که، مثلاً، مالک اشتر در زمان حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای حکومت مصر منصوب شد، در زمان غیبت نیز فقها از طرف امام معصوم (علیه السلام) برای حکومت منصوب شده‌اند. گویا امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنها را تعیین کرده است،

ولی نه به «اسم» بلکه به «عنوان». آن عنوانی که برای زمان غیبت تعیین شده، «فقیه جامع الشرایط» است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مالک اشتر را برای حکومت مصر فرستاد، ولی مالک در بین راه با توطئه معاویه و عمروعاص به شهادت رسید و هرگز به مصر نرسید. در مناطقی نیز گاه والی منصوب، از سوی مردم کمک نمی شد. در این حالت، کاری از والی و حاکم ساخته نبود و در واقع، تکلیف از او ساقط می گشت. در زمان غیبت نیز گاه شرایط لازم حکومت برای یک فقیه، در یک شهر، استان یا کشور وجود دارد و او می تواند با یاری مردم به وظایف و تکالیف خویش جامه عمل بپوشاند. در گذشته، گاه این اختیارات برای یک فقیه به صورت محدود و مختصر وجود داشت.

برخی از فقها در زمان حکومت قاجار، در مناطق خویش همانند یک والی یا حاکم عمل می کردند. حکومت در ظاهر به قاجاریه تعلق داشت، ولی در عمل، فقها در شهر یا روستای خویش اعمال قدرت و ولایت می کردند و مردم نیز به دستورات آنان عمل می کردند. آنان این قدرت را داشتند که به شکایات مردم رسیدگی و در مورد آنها قضاوت کنند و در مواردی حدود الهی را جاری سازند. این که در این موارد چگونه فقها می توانستند به صورت محدود اعمال ولایت کنند به شرایط آن زمان باز می گردد؛ مثلاً گاه حکومت مرکزی ضعیف بود، و یا در مواردی، پادشاه به دلیل گرایش مردم به یک عالم، اختیارات محدودی را به او واگذار می کرد. در هر حال، انجام وظایف و تکالیف از سوی یک فقیه در زمان غیبت، همانند والی منصوب از ناحیه امام معصوم (علیه السلام) در زمان حضور، به همراهی و یاری مردم وابسته است. در گذشته هیچ گاه برای یک فقیه امکان اعمال ولایت به صورت مطلق نبود.

یکی از دلایلی که امام خمینی(ره) بر لزوم تشکیل و حکومت اقامه می کند

با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تاسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

حضرت امام(ره) به برخی از این احکام اسلام که بدون تاسیس حکومت اسلامی، قابلیت اجرا پیدا نمی کنند. از طرف دیگر، احکامی وجود دارد که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است. این حکم و **أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطٍ** که امر به تهیه و تدارک هر چه بیشتر نیروهای مسلح و دفاعی به طور کلی است و امر به آماده باشی و مراقبت همیشگی.

حضرت امام معتقد است هر گاه مسلمانان به این حکم عمل کرده و با تشکیل حکومت اسلامی به تدارکات وسیع پرداخته با حال آماده باشی کامل جنگی می بودند، مشتی یهودی جرئت نمی کردند، سرزمین های ما را اشغال کرده، مسجد اقصی ما را خراب کنند و آتش بزنند و مردم نتواند به اقدام فوری برخیزند "تمام اینها نتیجه این است که مسلمانان به اجرای حکم خدا برنخاسته و تشکیل حکومت صالح و لایق نداده اند".

در یک نگاه، برادران اهل سنت ما می گویند حکومت باید به شکل خلافتی

اداره شود. معتقدند پیامبر مکرم اسلام بعد از خودش نظام سیاسی و حکومت را به مردم واگذار کرده. چند نوع حکومت را از نگاه خلافتی از جمله نوع سقیفه آن، نوع ولایتعهدی آن در دوران خلیفه دوم و نوع شورایی که شورای ۶ نفره خلیفه سوم بود را تجربه کردند.

در نگاه دوم شیعه قائل به ولایت انتصابی در حکومت، است، شیعه معتقد است امامت و ولایت انتصابی است و امامت به دست مردم نیست. در نگاه شیعه هیچ کسی بر کسی دیگر ولایت ندارد و ولایت تنها از آن خداست. از نگاه شیعه خداوند به پیامبر و پیامبر به ائمه ولایت داده‌اند تا حکومت کنند. و لذا ولایت فقیه ریشه در امامت دارد.

فقهای شیعه (به جز معدودی از فقهای معاصر) بر این باورند که در زمان غیبت، فقیه، حق حاکمیت دارد و حکومت از سوی خدا به وسیله امامان معصوم به صورت نصب عام به فقها واگذار شده است. پس در زمان غیبت، مشروعیت حکومت از سوی خداست نه از سوی آرای مردم. نقش مردم در زمان غیبت، فقط عینیت بخشیدن به حکومت است، نه مشروعیت بخشیدن به آن.

برخی خواسته‌اند نقش مردم در حکومت اسلامی (در زمان غیبت) را پررنگ تر کنند. از این رو گفته‌اند: آنچه از سوی خدا توسط امامان معصوم به فقها واگذار شده، ولایت عامه است؛ یعنی نصب فقها همانند نصب معصومان برای حکومت و ولایت نیست، زیرا نصب امامان به گونه‌ای خاص و معین بوده است.

فقها به عنوان کلی به ولایت منصوب شده‌اند و برای معین شدن یک فقیه و واگذاری حکومت و ولایت به او باید از آرای مردم کمک گرفت. پس اصل مشروعیت از خداست، ولی تعیین فقیه برای حاکمیت به دست مردم است. این نقش افزون بر نقشی است که مردم در عینیت بخشیدن به حکومت فقیه دارند.

در بینش دینی حق حاکمیت دینی از آن خداست، همه چیز مملوک اوست. هیچ کس حق تصرف در چیزی را مگر با اجازه خدا ندارد، حاکمیت بر مردم در صورتی مشروع است که با اذن خدا باشد. پس حاکمیت حق مردم نیست، تا بخواهند آن را به کسی واگذار کنند یا کسی را وکیل نمایند.

اشکالاتی که در جای خود بر دموکراسی وارد است اینکه اگر اکثر مردم حاکمیت را به کسی توکیل یا تفویض کردند. وظیفه مخالفان چیست؟ آیا باید اطاعت کنند؟ چرا؟ همچنان که می‌توان اشکال کرد چرا مردم حق حاکمیت را فقط به فقیه واگذار کنند؟ اگر حق مردم است، می‌توانند آن را به هر کس که بخواهند واگذارند. (منبع مبانی حکومت اسلامی)، (استاد سبحانی ترجمه داوود اللّهی ص ۳۹).

نظر آیت الله بهجت فومنی درباره ولایت فقیه و جمهوری اسلامی

تا مجلس به دنبال نظر ولایت فقیه باشد مجلس محل عناوین ثانویه است نه عناوین اولیه. باید دقت شود که مجلسیان در نهایت به نظر ولی فقیه برسند و نمایندگان ابتدا به نظرات ولی فقیه در زمینه های مختلف آشنا شوند. مجلس به دنبال نظر ولایت فقیه باشد، ولایت فقیه در همه امور می‌تواند دخالت کند (حسینیه هدایت آمل ۲۲ / ۱ / ۱۳۷۹)

آیت الله بهجت تاکید داشتند و اصل ولایت فقیه را قبول داشتند. نظر تفصیلی ایشان پیرامون ولایت فقیه در ضمن مباحث قضا ایراد شده است. همچنین ایشان حفظ جمهوری اسلامی و تبعیت از احکام حکومتی و مقررات و قوانین جمهوری اسلامی ایران را لازم می‌دانند و ارتباط نزدیک و صمیمی با مقام معظم رهبری داشتند و در ایامی که به شهر مقدس قم مشرف می‌شدند با ایشان دیدار و ملاقات می‌نمودند. و معتقد بودند که ولی فقیه باید تمام شئون امام معصوم (علیه السلام) به استثنای امامت و آنچه را که مخصوص امام معصوم است داشته باشد تا بتواند اسلام را در جامعه پیاده کند و گرنه در صورت عدم وجود تشکیلات حکومتی، دشمنان نخواهند گذاشت که حکومت و آئین اسلامی عملی شود. باید قانون و حاکم و حکومتی در آن حکمفرما باشد و اگر حکومت طاغوت حاکم باشد دین مبین اسلامی باقی نمی‌ماند و این خلاف فرض است.

چون گفتیم به دلیل عقلی و نقلی باید دین مبین اسلام تا قیام قیامت باقی بماند. مساله ولایت پذیری و ولایت مداری دو موضوعی هستند که لازم و ملزوم یکدیگرند. ولایت پذیری در حوزه نظر و معرفت شناسی و اندیشه ای، پایه ولایت مداری محسوب می شود. اگر ولایت پذیری نباشد و مساله ولایت و سلسله نظام تولی به ولایت که از ولایت الله آغاز می شود را نپذیرفته باشیم طبیعتاً ولایت پذیری ما یا اتفاق نمی افتد یا اگر اتفاق بیفتد تصنعی خواهد بود و از روی مصلحت است. مثل کسانی که ولایت فقیه را قبول ندارند و می دانیم که نپذیرفته اند اما می گویند ما ملتزم هستیم، شبیه لیبرال ها.



آیا ولایت فقیه در اسلام مایمت دارد؟

در زمان غیبت حجت حق، نمی توان برای مساله بیش از سه رویکرد فرض کرد. یا باید کتاب خدا و احکام و قوانین دین تعطیل شود، یا باید خود بخود بماند یعنی خودش وسیله ابقای خود باشد و یا نیاز به سرپرست و حاکم و مبین دارد که همان ولی امر و مجتهد جامع شرایط است. فرض اول عقلاً و نقلاً باطل است. زیرا دین مبین اسلام، آیین خاتم است و تا ختم نسل بشر باید راهنما و آیین امت باشد. فرض دوم نیز باطل است، زیرا قانون خود به خود اجرا نمی شود و نیاز به شخص و یا اشخاص دارد تا آن را حفظ و به اجرا در آورند. ناچار باید به فرض سوم قائل باشیم و بگوییم ولی امر باید جامعه مسلمین را با همه شئون و ابعاد آن نگه دارد.

ولایت فقیه استمرار نظام امامت

آیا **نظام امامت** با پایان یافتن دوره غیبت صغری و آغاز غیبت کبری (سال ۳۲۹ هـ) پایان یافت، و پس از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه این نظام از نو برقرار می‌شود یا اینکه «نظام امامت» استمرار دارد. رژیم امامت، رژیمی است الهی و انقطاع ناپذیر و دوره فترت ندارد و در هر زمان و هر عصر وجود دارد، از عصر حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله تا حال تشکیل و برقرار بوده و هست، و تا دنیا باقی است، برقرار خواهد ماند، چنانکه علی علیه السلام فرمود: **لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمًا خَائِفًا مَغْمُورًا لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجَّةُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ** زمین از قائمی که برای خدا حجت باشد خالی نخواهد ماند (و این حجت) یا ظاهر و مشهور است و یا بیهناک و مستور، برای اینکه حجت‌های خدا و بینات او باطل نگردد و از بین نرود.

بر هر کس واجب است که **نظام امامت** را بشناسد و به آن ایمان داشته باشد، و در هر زمان و هر مکان، فقط مردم باید از این نظام اطاعت کنند، و هر کس، در هر کجا و هر نقطه ای از دنیا که باشد و هر شغل و کاری که داشته باشد باید مطیع این رژیم و برنامه های آن باشد، تفاوت نمی کند که این نظام مسلط بر اوضاع باشد یا مسلط نباشد، و حکومت‌های غاصب در امور مداخله داشته باشند، یا نداشته باشند.

این حکومت است و دین است و سیاست است و رژیم و نظام، پس اگر یک فرد مسلمان در دورترین نقاط چین یا اروپا یا آمریکا یا هر منطقه دیگر باشد که حکومت‌های غیر شرعی قدرت سیاسی و اداره امور را در دست داشته باشند، همان یک فرد باید مطیع نظام الهی امامت باشد تا در نظام حکومت خدا باشد و باید دستور العمل و برنامه کارش را از طریق نظام امامت تعیین کند، باید فرمانبر نظام

امامت باشد و از آن نظام دستور بگیرد و تابعیت آن را داشته باشد. ابوذر و سلمان و مقداد و عمار یاسر و اینگونه شخصیتها، در حال تسلط نظام غاصب، فرمانبر نظام امامت بودند، و امثال علی بن یقظین و محمد بن اسمعیل بن بزیع نیز، اگر چه به ظاهر در دستگاه هارون و حکومت بنی عباس وارد بودند، اما در عین حال از نظام امامت اطاعت می‌کردند. باید معلوم کند که تابعیت حکومت خدا را قبول کرده یا حکومت طاغوت را پذیرفته است، و مؤمن به خدا می‌باشد، یا مؤمن به طاغوت.

طبق مذهب شیعه که نظام امامت، رژیم دائم و مستمر است، همیشه و در تمام شرایط، تابعیت حکومت شرعی یک فریضه اساسی و عمده است. حکومت مخصوص ذات خدا است: **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** و باید فقط خدا پرستش و اطاعت شود و اطاعت برای او خالص باشد و مردم در برابر حکومت و سلطنت و رژیم او خاضع و فرمانبر باشند: **أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** دین قیم و مستقیم، این است **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** رژیم امامت، یعنی حکومت خدا، و تابعیت این رژیم، تسلیم حکم خدا بودن و در منطقه حکومت خدا زیستن و به حکومت غیر خدا عقیده نداشتن است.

تفاوت نمی‌کند در اعصاری که ائمه **علیهم السلام** حضور داشتند و غاصبان حکومت، مانع از مداخله رسمی آنها در کارها بودند، یا در عصر غیبت کبری که امام ارواحنا **فداه** غایب می‌باشند، باید هر مسلمانی در این رژیم (نظام امامت) فرمان ببرد و شناسنامه حقیقی خود را از این حکومت بگیرد.

این حکومت و نظام امامت بود که در واقعه تحریم تنباکو، حکومت انگلستان را به زانو در آورد و رشته استبداد ناصر الدین شاه را قطع کرد و استعمارگران را در بیم و هراس انداخت.

و این ملت مسلمان و شیعه ایران بود که در این واقعه به دنیا اعلام کرد که تابعیت رژیم را دارد که رهبری آن با آیت الله مرحوم **میرزای شیرازی** است. و تابعیت رژیم استبدادی ناصر الدین شاه را ندارد.

نظام امامت یکی از انقلابی ترین و سازنده ترین برنامه های اسلامی است که متأسفانه از آن بطور کامل در پیشبرد مقاصد و اهداف اسلام، امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با تجاوز و استضعاف، استفاده نمی شود، و چنانکه باید به عموم تبلیغ نشده و ایمان به این نظام و ابعاد آن و تعهداتی که مؤمن به این نظام دارد، در یک سطح همگانی و با اهمیت عرضه نمی شود.

تمام یا عمده نقاط ضعف و عقب ماندگی های جامعه، از عدم توجه به این برنامه و مشخص نکردن تابعیت و ملتزم نبودن به لوازم عقیده به امامت و نشناختن آن، مایه گرفته است، و اینکه بسیاری امامت را در عصر حاضر یک امر اعتقادی خارج از عمل می شمارند و آن را مربوط به دوران و عصر حضور امام می دانند، و نمی دانند که هم اکنون نیز نظام امامت قائم و بر پا است و فقط تبعیت از آن، راه نجات دنیا و عقبی است. عقیده به نظام امامت و حکومت شرعی، در تمام شؤون، قدرت سازندگی دارد، و شعبه ای از عقیده توحید خالص است که از آن انفکاک ندارد و حدیث شریف معروف: **مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ**

زَمَانِهِ، مَاتَ مَيَّتَةً جَاهِلِيَّةً

همین استمرار و همین لزوم اطاعت دائم و در تمام اعصار و ازمنه و مناطق را تایید می نماید و چون عقیده به نظام امامت رشته ای از عقیده به توحید و حکومت خدا و سلطنت حق است، هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مردن جاهلیت مرده است. و چون اطاعت داشتن از نظامات دیگر، یک نوع شرک فکری و عملی است.

حضرت صادق علیه السلام: **لا دين لمن دان الله بولاية امام جائر ليس من الله ديني** نیست از برای کسی که خدا را به ولایت پیشوای ستمکاری که از جانب خدا نیست، عبادت کند. از امثال این احادیث اهمیت امامت و رهبری سیاسی، و نقش آن در اجتماع معلوم می‌گردد و اینکه اگر ملتی و فردی در این اصل مسامحه کند و به نظامی که بر اوضاع مسلط است و به شرعی بودن آن، اعتنا نداشته باشد و در این موضوع خود را مسؤول نشمارد (اگر چه در کارهای دیگرش مواظب دستورات شرع باشد) مستحق بازخواست و عذاب خواهد شد. و نیز از این احادیث استفاده می‌شود که نظام امامت، نظام محدودی نبوده و مستمر و جاودان می‌باشد و به عصر حضور منحصر نیست همیشه منعقد است و هیچگاه تعطیل نشده و نخواهد شد.

در عصر ما نیز حکومت شرعی بر این اساس برقرار است و هیچ کس در ترک اطاعت آن و قبول نظامات دیگر معذور نیست و عقیده به وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه و حیات آن حضرت معنایش اعتقاد به وجود حکومت شرعی و لزوم اطاعت از اوامر و پیشنهادهای و دستورات فقهای جامع الشرایط است. ما یک عقیده ای توحیدی داریم **له الحكم و له الامر، و هو الحاکم، و هو السلطان و هو الولی، و هو المولی، و ...** حکم برای خدا است، و فرمان مختص ذات او است و حاکم او است و سلطان و ولی و مولی او است و... هیچکس و هیچ گروه بر کسی نمی‌تواند حکومت کند، ولایت و سلطنت ندارد، مگر باذن الله و به حکم خدا، و همه مردم باید در تحت حکومت خدا و داخل در سلطان الله، و مطیع احکام الله و ساکن مملکت الله باشند. پس حکومتهایی که از جانب الله نیستند، طبق هر رژیم و برنامه ای که باشند، باطل، و اطاعت از آنها بالذات حرام است، و فقط حکومت کسانی که از جانب آنها نیابت دارند، شرعی و واجب الاتباع است

بخش ۶: حقیقت و دلیل ولایت فقیه و آیات قرآن

تدبر و اندیشه در آیات، این واقعیت را آشکار می‌سازد که قرآن رهنمودهای مهم و ارزنده‌ای را در باب سیاست و حاکمیت و شرایط مشروعیت آن و ویژگی‌های افرادی که شایسته احراز پیشوایی مسلمانان هستند، ارائه نموده که تفصیل آن را از منابع قرآنی می‌توان سراغ گرفت. قرآن کریم کافران را از اینکه بتوانند زمامداری و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گیرند، ممنوع ساخته: **وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا** (نساء ۱۴۱)

که در هیچ هنگامه و هیچگاه
که تا چیره گردند کفار دین
نکرده رهی باز یکتا اله
بر افراد مؤمن به روی زمین
همچنین اطاعت و فرمانبرداری از فاسقان و گناهکاران را ممنوع کرده و به مسلمانان اجازه پیروی از آنها را نمی‌دهد **وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ**. شعراء ۱۵۱

اطاعت نسازید زین رهبران
الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ (شعراء ۱۵۱ و ۱۵۲)
نمایند روی زمین بس فساد
نه دنبال صلحند هرگز نه داد
بنابراین، ولایت به فاسد و فاسق نمی‌رسد و والی و حاکم سیاسی مسلمانان باید از خصلت عدالت و اجتناب از گناه برخوردار باشد. در این میان، قرآن یکی دیگر از شرایط پیروی و اطاعت از دیگران را، آگاهی کافی و اطلاع دقیق از حق بیان می‌دارد **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** (یونس ۳۵)

سزاوارتر کیست بر پیروی
کسی کاو بود خلق را رهنما
چه کس هست شایسته رهروی
و یا آنکه خود هست محتاج این
شما مشرکان را چه آمد کنون
جدا کرده راه حیات از فنا
که گردد هدایت به راه یمین
که خوانید بتهای فانی و دون

این آیه، بر مبنای درک فطری انسانها، عقل و وجدان عمومی بشریت را مورد خطاب قرار داده و از آنان می‌پرسد: شما چه کسی را می‌خواهید راهبر و راهنمای خویش قرار دهید تا به دنبال او راه بیفتید و از فرمان او پیروی کنید؟ کسی که (چون راه حق را نمی‌شناسد) برای یافتن مسیر درست باید دست نیاز به سوی دیگری بگشاید؟ یا آن فردی که راه را یافته است و بدون نیاز به دیگران، توان هدایت به سوی حق را دارا می‌باشد؟ این پرسشی است که قرآن کریم از فطرت انسانها دارد.

و پاسخ آن را هر انسانی که به فطرت خویش توجه کند، می‌یابد و نیازی به استدلال و برهان ندارد. این آیه شریفه در زمینه ولایت و حاکمیت سیاسی مطرح می‌شود. در آنجا هم به حکم آنکه مردم و شهروندان باید از الزامات سیاسی و حکومت پیروی کنند و دستورات آن را محترم شمرند، قابل جریان است.

طبق این آیه، در مقام مقایسه و سنجش دو فردی که از نظر ویژگی‌های لازم برای ولایت و رهبری، مثل کفایت و مدیریت، هیچ کاستی‌ای ندارند، اما یکی دارای فقاقت است (این توان را دارد که با مراجعه مستقیم به کتاب و سنت، حکم و فرمان الهی را استنباط کند و طبق قانون الهی جامعه را اداره کند)

و دیگری فاقد آن است (برای فهم حکم خداوند، از مراجعه مستقیم به کتاب و سنت ناتوان است و باید سراغ مجتهدان برود و از آنها استمداد بطلبد) کدام یک باید عهده دار ولایت شود؟ و خداوند به رهبری و امامت کدام یک رضایت دارد؟ آیا جز آن است که تنها فرد اول که می‌تواند مسیر هدایت را خودش بشناسد و ارائه دهد، باید عهده‌دار ولایت گردد و دیگری حق دخالت در این حیطة را ندارد؟ در حقیقت، در این موارد، امر دایرمدار حق و باطل و صواب و فساد است؛ اگر پیروی از فرد اول باشد، به حکم فطرت، راه صواب و حق پیموده شده و اگر دومی

امام و پیشوا قرار گیرد، راه باطل و فساد طی شده و مورد عتاب قرآن قرار می‌گیرد که **فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** نظیر این آیه، که علم به دین و آگاهی از شریعت را ملاک مشروعیت و اطاعت قرار می‌دهد،

آیه ۴۳ مریم از زبان حضرت ابراهیم (علیه السلام) به سرپرست خود، آزر نقل شده یا **أَبْتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا**

به من علمی آموختند ای پدر که هرگز نیاموختندت دگر

اطاعت کن از من، تویی کم وکاست که من هم نشانت دهم راه راست

طبق این آیه شریفه، وجوب تبعیت و پیروی منوط به علم حضرت ابراهیم می‌باشد. در این آیه، لزوم رجوع جاهل به عالم و دانشمند و پیروی از او، که در هر زمینه‌ای، از جمله در زمینه ولایت و حاکمیت سیاسی مطرح است. **در حدیث**

متواتر بین شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله) چنین رسیده **مَنْ مَاتَ لَا**

يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مِيْتَةً جَاهِلِيَّةً کسی که بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد

(آن امام که واجب الاطاعه بوده) مرده است بمانند مردن جاهلیت (کافی ج ۲

ص ۲۰۸) در هر دوره ای برای مسلمین واجب است امام زمان خود را شناخته و

تابعش شوند تا آن رهبر الهی آنان را به حق و حقیقت دانا ساخته و جامعه را بر

پایه عدل استوار سازد و از هر انحرافی و فسادی باز دارد و آنانرا از تجاوز ستمگران

نگهدارد. خواهی نخواهی پیرو کسی می‌شود که نفسش مایل است و امامش

او را به جایی می‌کشاند که خودش هست، امام جاهل به حق و حقیقت،

خودخواه و خودپرست، مامومش را نیز مثل خودش می‌کند و در هر فتنه و

فسادی او را در می‌آورد **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ** (اسراء ۷۱)

که هر امتی را بیاید ندا

به یاد آر روزی که آید فرا

همه پیشوایان را در کنار

بیاید نزدیک پروردگار

اگر اطراف رهبر الهی گرد نیامدند قهرا هر گروهی برای خود رهبری اختیار می کند و این اختلاف و تفرقه و تشتت آرا، اجتماع را در وادی جهالت فرو می برد و به ایجاد هر فتنه و فساد و وا می دارد تا به جنگ و خونریزی یکدیگر و نا امنی می کشاند و در نتیجه طاغوتی با کسب قدرت بر همه آنان مسلط شده و آنچه نباید بکند، می کند. در خطبه فاطمیه صدیقه زهرا (سلام الله علیها) می فرماید **وامامتنا نظاما للملة** خداوند، امامت ما اهل بیت را قرار داد تا ملت اسلام نظم پیدا کنند، یک پارچه و منسجم گردند و در نتیجه از هر آفتی در امان باشند و شیاطین و ستمگران نتوانند بر آنان چیره گردند.

ولایت فقیه، قلعه مستحکم اسلام

در اندیشه سیاسی اسلام، مسئله ولایت فقیه، همواره یکی از نقاط برجسته و قابل بحث بوده است. ولایت فقیه گرچه از اصول دین نیست، ولی از آنها جدا هم نیست. بحث ولایت فقیه، در استمرار اهداف و فلسفه امامت قابل طرح است. وظایفی که در مسئله امامت برای حکومت دینی و تدبیر اجتماعی جامعه دینی بر شمرده می شود، در گفتمان ولایت فقیه نیز مورد توجه هست.

حساسیتی که بحث حکومت و دولت، در سرنوشت جامعه و سعادت آن دارد و تاثیر شگرفی که، خواسته یا ناخواسته، بر ایمان مردم، گسترش توحید و عدل، اقامه نماز و زکات و عموم فرایض دینی، تنظیم روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره بر اساس موازین اسلامی، بازدارندگی از فساد و فحشا و ستم و استکبار، مبارزه با مظاهر شیطانی و طاغوت و سلطه گری، دفاع واقعی از حقوق تمامی مردم بویژه محرومان در برابر چپاولگران و سرمایه داران، ایجاد مانع در سر راه سرمایه سالاری و ترسیم اهداف عالی برای گسترش قسط و ارزش های اخلاقی و انسانی دارد، همچنین باعث می شود که فردی که سودای دین در دل دارد،

نتواند بحث ولایت فقیه را بی اهمیت بخواند و بهای لازم را برای آن نپردازد و بر عکس، طبیعی است فردی که از آموزه های دینی بیگانه است و اهداف آن را سعادت خود نمی داند و یا با آنها سر سازش ندارد، نه تنها علاقه ای نسبت به این بحث نداشته باشد، بلکه هر چه زودتر صورت مسئله را پاک کرده، اغراض و امیال خاص خود را دنبال کند.

گرچه ولایت فقیه در ردیف فروع دین قرار نمی گیرد، در واقع، مقدم بر آنها و روح حاکم بر جمیع آنهاست، از نماز و روزه تا جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و موالات با دوستان خدا و برائت از دشمنان او و اقامه حج ابراهیمی، تا پرداخت زکات و خمس، همگی در حیطه مباحث مربوط به ولایت فقیه و اهداف و آرمانهای آن قرار دارد و در ادله ولایت فقیه، مورد توجه و استشهاد قرار می گیرد.

بر اساس همین اندیشه، امام خمینی فرمود **الاسلام هو الحکومه بشوونها ... من الولاية علی جمیع الامور السلطانية** اسلام، حکومت با شوون آن است و احکام، قوانین اسلام و شانی از شوون حکومت آن است؛ احکام و فروع دین، مطلوب ذاتی و هدف اولیه نیست و وسیله و ابزاری برای تحقق و اجرای حکومت اسلامی و بسط عدالت محسوب می گردد و فقیه قلعه مستحکم اسلام است؛ همچون قلعه اطراف شهر که از آن محافظت می کند و نگهبان آن است (امام خمینی کتاب البیع ج ۲ ص ۴۷۲)

و در جای دیگری فرمود: حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله است، یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است (صحیفه ی نور ج ۲۰ ص ۴۵۲)

منبع: ولایت فقیه، مرکز پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه

مسئله ولایت فقیه و حکومت اسلامی، پیوند محکمی با فروع دین دارد و ضامن اجرا و وسیله تحقق آنهاست. چنانکه امام باقر (علیه السلام) فرمود: اسلام بر پنج پایه بنا شده: **نماز، زکات، حج و روزه و ولایت**. زراره پرسید: کدام یک از اینها، بر بقیه، برتری دارد؟ فرمود: **ولایت** برتری دارد چون کلید راهگشای آنهاست و حاکم (جامعه را) به سوی آنها هدایت می کند (اصول کافی ج ۲ ص ۱۸۰۱۹)

ابن بابویه گوید: : شنیدم جابر بن عبد الله انصاری میگفت: هنگامی که خداوند عزوجل بر پیامبرش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه را نازل کرد: عرض کردم: یا رسول الله، خدا و رسولش را شناختیم، اولی الامر که خداوند اطاعتشان را به طاعت شما مقرون ساخته است کیانند؟

آن حضرت فرمود: ای جابر! آنان امامان مسلمین پس از من هستند. اولشان علی بن ابی طالب است، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را درک خواهی کرد. پس هرگاه او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان.

پس از او، صادق جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس همنام وهم کنیه ام حجت خدا در زمین و بقیه الله در میان بندگان فرزند حسن بن علی، آنکه خداوندی که یادش متعالی است [به دستان او] خاوران [و باختران زمین را فتح خواهد کرد]؛ آنکه از شیعیان و دوستانش غیبتی خواهد داشت که در زمان غیبتش، بر اعتقاد به امامتش ثابت نمی ماند مگر کسی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد .

جابر گوید: [به آن حضرت] عرضه داشتم: یا رسول الله، آیا شیعیان را نفعی

از او در زمان غیبت هست؟ فرمود: آری؛ سوگند به آنکه مرا به پیغمبری مبعوث ساخت، آنها در عصر غیبت، به نور او روشنایی میگیرند و به ولایت او نفع میبرند؛ همچنانکه مردم از نور خورشید سود میبرند گرچه ابری آن را بپوشاند. **ای جابر**، این از مکنون سرّ الهی و مخزون علم اوست، آن را جز از اهلش مخفی بدار.

ابن بابویه (شیخ صدوق)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعَمْرِيَّ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى فَوْرَدَ التَّوْقِيْعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ (عجل الله تعالى فرجه الشريف) أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أُرْشِدَكَ اللَّهُ وَ ثَبَّتَكَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثَقِيٌّ وَ كِتَابُهُ كِتَابِي.

فقیهان شیعه روایت هایی برای اثبات ولایت فقیه، مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱. **توقیع شریف امام زمان** (عجل الله تعالى فرجه الشريف) خطاب به اسحاق بن

یعقوب کلینی: **وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا** اما در پیش آمدهای روزگار به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ چرا که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم.

صاحب جواهر در توضیح این روایت می فرماید: «ظاهر این جمله به روشنی دلالت دارد که فقیه، حجت امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) و دارای تمام اختیاراتی است که خداوند تعالی به آن حضرت داده است».

۲. روایت امام حسین (علیه السلام): «مجراهای امر در احکام به دست علمای الهی است که امین بر حلال و حرام خدا هستند». (تحف العقول، ص ۲۳۸)

۳. روایت امام صادق (علیه السلام)، به نقل سکونی: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): **الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسْلِ مَالَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَعُ السَّلْطَانَ. فَذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ؛ فقیهان، امانت داران پیامبرانند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروت‌های ناروای) دنیا نشده باشند.** گفته شد: ای پیغمبر خدا، وارد شدنشان به دنیا چیست. می فرماید: پیروی کردن قدرت حاکمه. بنابراین اگر چنان کردند، بایستی از آنها بر دینتان بترسید و پرهیز کنید. (کافی، ج ۱، ص ۴۶)

۴. روایت علی بن حمزه از امام کاظم (علیه السلام): **لِإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا؛ ... مؤمنان فقیه، دژهای محکم و استوار اسلام هستند، همان گونه که دژها و حصارهای اطراف شهر، شهر را محافظت می کنند....** (کافی، ج ۱، ص ۲۸)

۵. روایت پیامبر (صلى الله عليه وآله) از زبان علی (علیه السلام) به نقل از شیخ صدوق در من لا يحضره الفقيه: «خدایا به جانشینان من رحمت عطا کن». پرسیدند: «یا رسول الله! جانشینان شما کیستند؟» فرمودند: «کسانی هستند که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند».

ولایت فقیه در تداوم و استمرار اصل نبوت و حرکت انبیاء و اوصیاء الهی است، همان اصلی که شیعه را از دیگر مسلمین جدا می کند. با غیبت امام معصوم (عجل الله تعال فرجه الشریف) در باب اهمیت نایب ایشان باید گفت حکمی که صادر می کند مانند حکم امام معصوم بوده و پذیرش آن بر سایرین واجب است و رد کردن آن در حکم رد کردن حکم معصوم بوده و آن هم در حکم رد کردن حکم خدا و در نتیجه شرک به اوست. از این رو آحاد ملت اعم از مردم و مسئولین باید حاکمیت ولی فقیه به عنوان ولی امر مسلمین را یک هدیه الهی دانسته و از

آن حفاظت و پشتیبانی کنند. آنچه بیش از همه از لحاظ لفظی در جامعه رواج دارد بحث ولایت پذیری است. در باب ولایت پذیری هم حد نهایی را برخی صرفاً به اطاعت از دستورات و احکام ولی فقیه خلاصه می کنند. به این صورت که اگر مقام ولایت حکمی را صادر کرد مردم و مسئولین از آن اطاعت کنند اما مادام که مقام ولایت حکم صادر نکرده تکلیفی بر دوش دیگران نیست.

هرکس اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.

نقش ولایت فقیه

علت اساسی شکست نهضت های پیشین ذکر نشدن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بوده. حضرت امام (ره) نگران بودند که نکند انقلابی که به دست مردم به پیروزی رسیده، توسط عده ای با افکار غربی و غیراسلامی از دست ملت خارج شود از این رو ایشان به ذکر شدن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی توجه ویژه ای داشتند. سیر حوادث در طول انقلاب نشان می دهد که اگر تدبیر و درایت ولایت فقیه در این نظام نبود، دیکتاتوری و انحرافات بسیاری رخ می داد که انقلاب را از مسیر اصلی خود خارج می کرد. در نظام اسلامی، حکومت و ولایت اهمیت دارد نه دولت ها با سلاطین مختلف، البته اگر دولت ها هماهنگ با دو اصل فوق باشند پیشرفت و آرامش بیشتری حاکم می شود. دشمنان داخلی و خارجی دقیقاً حکومت و ولایت را نشانه رفته و هزینه های کلانی برای فاصله انداختن مردم از این دو اصل را صرف می کنند و رسانه های مزدور آمریکائی و انگلیسی و صهیونیستی ولایت و حکومت را هدف گرفته اند.

اگر ولی فقیه معصوم نیست چرا اطاعت از وی واجب است؟

روشن است در میان معتقدان به ولایت فقیه هیچ کس معتقد به عصمت ولی فقیه نبوده و حتی چنین ادعایی نکرده. اگر به سیره عملی شیعیان توجه کنیم، می یابیم آن ها بی چون و چرا از مراجع، تقلید می کرده اند و به فتوای آنان عمل می نموده اند، در حالی که هیچ کس معتقد به عصمت مراجع نبوده، بلکه با تغییر فتوای مرجع می فهمیدند نه تنها او عصمت ندارد که قطعاً اشتباه هم کرده، زیرا یا فتوای پیشین او خطا بوده و یا فتوای جدیدش. همچنین از اختلاف فتاوی مراجع معلوم می شود بعضی از آنان دچار خطای در فتوا شده اند، ولی با این حال هیچ کس اندک تردیدی در وجوب تقلید از مراجع ندارد.

انگیزه طرح مساله معصوم نبودن ولی فقیه

اشکال عدم عصمت درباره هر حاکم و رئیس در هر حکومتی وارد است، ولی اگر این اشکال در مورد نظام ولایت فقیه مطرح می گردد و در مورد نظام های دیگر این اشکال مطرح نمی شود، ما را به این برداشت رهنمون می شود که غرض مطرح کنندگان از طرح این گونه اشکالات شکستن قداست رهبری نظام اسلامی است، زیرا قداست رهبر در موارد بسیاری سد راه دشمنان و بر هم زننده نقشه آنان بوده. اگر با یک فرمان امام راحل (ره) حصر آبادان شکسته شد، به علت این بود که به ذهن هیچ یک از رزمندگان خطور نکرده بود که مخالفت با امر ایشان جایز است یا نه. چون در اثر این قداست و لزوم اطاعت، دشمنان به ناکامی رسیده اند، این اشکالات طرح می شود.

پس توجه داشته باشیم همه اشکالات برای دریافت جواب حق مطرح نمی گردد، بلکه انگیزه این اشکال تراشی امور دیگری است.

بخش ۸ : امام خمینی (ره) و اختیارات ولی فقیه

حضرت امام خمینی (ره) به مناصب قضاوت، اجرای حدود، اخذ مالیات شرعی و خراج، اخذ خمس و زکات و صرف آن در مصالح مسلمین، ولایت بر صغیر و سفیه و . . . به عنوان اختیارات ولی فقیه اشارات صریح دارند.

حضرت امام در تبیین حدود اختیارات فقیه در دروس نجف اشرف می فرمایند: برای فقیه عادل جمیع آنچه برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه علیهم السلام ثابت است، از آنچه که به حکومت و سیاست بر می گردد، محقق است و فرق گذاردن (بین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه علیهم السلام و فقیه) معقول نیست، چرا که والی مجری احکام شریعت و مقیم حدود الهی و گیرنده خراج و سایر مالیات و متصرف در آنهاست به آنچه صلاح مسلمین است

نسبت به مالکیت خصوصی و حد آن اگرچه عده ای را نظر بر آن است که جز تحدیدهای شرعی، مانند پرداخت خمس و زکات، حد دیگری بر آن نیست اما حضرت امام در این باره می فرمایند: یکی از چیزهایی که مترتب بر ولایت فقیه است. . . تحدید این امور است.

مالکیت را در عین حالی که شارع مقدس محترم شمرده است لکن ولی امر می تواند همین مالکیت محدودی که می بیند خلاف مصالح اسلام و مسلمین است همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره شود.

تاکنون به دست می آید که :

اولاً، محدوده اختیارات فقیه و اختیارات معصوم از آن جهت که حاکم است یکسان است

ثانیاً: اختیارات آنان در چارچوب احکام فرعی نیست، و در صورت وجود مصلحت در امور جزئی و فرعی آن دو اختیار دارند و قادر به جعل قانون در محدوده مباحات یا تعطیل و تحدید احکام جزئی و شرعی هستند.

گرچه حضرت امام در کتاب البیع نیز تعبیر ولایت **مطلقه** و **عامه** را برای فقیه به کار برده بودند، اما طرح جدی و بیان مصادیق آن در سالهای آخر حیات ایشان محقق شد.

آیت‌الله بهجت درباره ولایت فقیه و محدوده اختیارات آن می‌فرماید :
می‌دانیم که دین اسلام آخرین دین، و احکام و قوانین اسلام آخرین مقرراتی است که از ذات مقدس پروردگار وضع شده است، و پیغمبری بعد از خاتم انبیا **صلی‌الله علیه و آله** نخواهد آمد و کتابی آسمانی بعد از قرآن کریم فرستاده نخواهد شد و باید این کتاب تا قیام قیامت، کتاب قانون بوده و عترت اهل بیت پیامبر اکرم **علیهم‌السلام**، مبین آن باشند.

و نیز روشن است که امت محمدی **صلی‌الله علیه و آله** در زمان حضرت حجت و معصوم حق، هر چند در زندان یا در حال تبعید باشند، می‌توانند وظیفه خود را و لو با مشقت بسیار و تحمل مشکلات فراوان به دست آورند. ولی سخن درباره زمان غیبت کبرای حجت حق است که در این موقعیت نمی‌توان برای مسئله بیش از سه صورت فرض کرد :

۱. کتاب خدا و احکام و قوانین دین تعطیل شود؛
۲. خود به خود بماند، یعنی خودش وسیله ابقای خود باشد؛
۳. نیاز به سرپرست و حاکم و مبین دارد که همان ولی امر و مجتهد جامع‌الشرایط است. جامعه مسلمین را باید ولی امر به همت شئونات و ابعاد آن اداره کند

ولایت فقیه ضد استبداد

حاکم اصلی در نظام اسلامی خدا و قانون الهی است نه شخص فقیه. ولی فقیه تنها مجری احکام الهی است. خداوند خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: **إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا** ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا در بین مردم طبق آن رأی که خدا به تو نمایانده است و تعلیم فرموده، حکم کنی، پس جانب خیانتکاران را مگیر (نساء ۱۰۵) تو مبعوث شده ای تا در بین مردم حکومت کنی ولی نه به میل خود بلکه آن طوری که خدا می خواهد.

وظیفه ولی فقیه تحکیم و تقویت جامعه اسلامی است و به چیزی جز تامین منافع و مصالح مردمی (نه شخص) در چارچوب قانون الهی نمی اندیشد چیزی که تجربه تاریخ آن را ثابت کرده است. وقایعی چون ماجرای تنباکو و فتوای میرزای شیرازی جریان انقلاب اسلامی و قطع شر اجانب از کشور و موارد بسیار دیگر در همین دهه های اخیر شاهد بر این مدعا است.

در حکومت ولایی، در واقع، آنچه حاکم است، قانون است. و همه موظف به رعایت دقیق حدود قانون و موازین شرعی می باشند و تشکیل چنین حکومتی بدون رضایت مردم نیست.

در صدر اسلام، مردم تا نخواستند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را از مکه به مدینه دعوت نمودند، حکومت ولایی آن حضرت شکل نگرفت. در حوادث پس از رحلت آن حضرت هم، چون مردم در ابتدا اقبال نشان ندادند، امام علی (علیه السلام) برای کسب زمامداری و ولایت، با تکیه بر قبضه شمشیر وارد میدان کارزار نگردید؛ بلکه پس از ۲۵ سال، وقتی مردم مشتاقانه به سوی بیت او هجوم آوردند و عاجزانه از او تقاضای پذیرش کردند، حاضر به اعمال ولایت گشت

و حکومت ولای خویش را سامان داد. بنابراین، استبداد با ولایت در دو قطب متضاد قرار می‌گیرند و در هیچ فرضی قابل جمع نیستند. اما اینکه گفته شده ولایت فقیه استبدادی است و استبداد، با رنگ شرعی همچنان باقی است. از نظر تاریخی، این شبهه پیش از آنکه مبتنی بر تحلیل آموزه‌های دین اسلام و ویژگی‌هایی که در نظام سیاسی اسلام وجود دارد باشد، متأثر از چیزی است که بر سر مغرب زمین رفته است. برخی از نواندیشان و گروهی از جامعه روشنفکری، با الهام از فیلسوفان سیاسی غرب، اظهار نظرهای آنها را، به صورت کلی و علی الاطلاق، برای همه جوامع با شرایط متفاوت و تمامی ادیان و فرهنگها، از جمله جامعه خودمان می‌پذیرند.

در اسلام، عدالت قانونی عام است که تمامی افراد را، بدون استثنا، شامل می‌شود، به فرموده حضرت علی (علیه السلام) **العدل سائس عام** (نهج البلاغه حکمت ۴۳۷) حقوق مدنی متعلق به تمامی شهروندان است و دولت موظف به تأمین آنهاست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند مردم عیال خداوندند و محبوب‌ترین انسانها، نزد خدا، کسی است که به عیال خدا سود برساند (الاصول من الکافی ج ۲ ص ۱۶۴)

در نظام ولایت فقیه، نه تنها سایر فرق مسلمان، نظیر اهل سنت، کاملاً در مراسم مذهبی خود آزادند، بلکه اقلیت‌های دینی هم، از حقوق و آزادی‌های کامل برخوردار بوده، مثل سایر افراد، از سرمایه کار و اموال آنها حمایت می‌شود و دولت باید امنیت آنها را تأمین نماید؛ در مجلس نماینده دارند؛ در انتخابات شرکت می‌کنند و رأی هم ارزش و همسنگ با رأی رهبر جامعه اسلامی خواهند داشت. آنان حتی اگر مرتکب محرمات اسلامی شوند، که از نظر خودشان جایز باشد، تا زمانی که تظاهر نکنند، مورد اعتراض و تعرض نخواهند بود.

حضرت علی (علیه السلام) در فرمان به مالک اشتر می‌فرماید: رحمت بر رعیت را در قلب خود قرار ده... زیرا آنان دو گروه‌اند یا برادر دینی تو و یا همنوعان تو می‌باشند (نهج البلاغه نامه ۵۳) الگوی واقعی و نسخه اصلی نظام سیاسی اسلام، که هر دولت اسلامی باید خود را با آن محک بزند و میزان و معیار اسلامیت نظام قرار می‌گیرد، حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که در آن وقتی به گوش حاکم اسلام می‌رسد که دشمن، خلخال از پای یک زن ذمی در آورده است، چنان عواطفش جریحه‌دار می‌شود که می‌گوید: اگر انسان از تأثر بمیرد، قابل سرزنش نیست (خطبه ۲۷) کدام انسان فرزانه با انصافی می‌تواند چنین نظامی را استبدادی به شمار آورد و آن را با استبداد حاکم بر نظام کلیسا، که دانشمندان غربی را به ستوه درآورده بود، مقایسه نماید؟

سلامت نظام ولایت فقیه

ولایت فقیه تا زمانی است که به این نقطه و مرز استبداد نرسیده باشد و الا مشروعیت و ولایت او خود بخود ساقط خواهد شد چون از جمله شرایط ولی فقیه، فقاہت، عدالت و داشتن مدیریت لازم است. اساس فقاہت و عدالت در تضاد با استبداد است. اقتضای فقاہت این است که فقیه اسلام شناس بوده و کشور را براساس احکام الهی اداره کند نه براساس آراء غیرخدایی (خواه رأی خود یا دیگران)

عدالت سبب می‌شود تا وی خواسته‌های نفسانی خود را در اداره نظام اسلامی دخالت ندهد و در پی جاه طلبی و دنیاگرایی نرود. در نظام اسلامی فقیه برخلاف یک حاکم توتالیتر، تافته‌ای جدا بافته نیست که فوق دین و قانون الهی باشد بلکه او تنها یک مجتهد توانمند دین است و هرچه را که از مکتب وحی درک می‌کند به جامعه اسلامی دستور می‌دهد و خود نیز مکلف است به آن عمل کند و

هرگاه حاکم اسلامی فاقد این ویژگی ها شود ولایت او ساقط می شود (جوادی آملی، ولایت فقاہت و عدالت ص ۴۸۲-۴۸۰) حضرت امام (ره) ضمن رد شبیهه خود کامه شدن حکومت با توجه به اصل ولایت فقیه و در پاسخ به کسانی که طرح این اصل قانون اساسی را زمینه ساز انحصاری کردن حکومت و استبداد می دانستند فرمودند: ولایت فقیه چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است... شما از ولایت فقیه نترسید، فقیه به مردم زورگویی نمی کند. اگر فقیهی بخواهد زورگویی کند دیگر ولایت نخواهد داشت... (صحیفه نور ج ۱ ص ۷۲ تا ۹۲) علاوه بر این ها طرق قانونی مختلفی هم برای جلوگیری از استبداد در قانون اساسی را پیش بینی شده است. کار مجلس خبرگان که آحاد آن توسط مردم انتخاب می شوند ناظر به وظایف رهبر است (اصول ۱۱۱، ۹، ۱۰۹ و ۱۴۲ قانون اساسی) به راستی اگر منصفانه قضاوت کنیم به راحتی می توانیم آثار حاکمیت ملی، آزادی و مردم سالاری دینی را چه در انتخاب و چه در عزل رهبر و ولی فقیه در نظام اسلامی مشاهده کنیم. قانون اساسی شرایط سخت و سنگینی برای مقام فقاہت در نظر گرفته که در صورت سلب آنها، وی را از جایگاه ولایت ساقط نماید (قانون اساسی اصل ۱۱۱) به این ترتیب هرگز نباید تصور کرد که ولایت مطلقه فقیه به معنای ولایت بی قید و شرط و بدون ضابطه فقیه است که بخواهد بدون در نظرگرفتن معیارهای مکتب اسلام و مصلحت عمومی کاری انجام دهد.

ولی فقیه هرگز نمی تواند حکمی سلیقه ای و از روی هوی و هوس صادر کند. ولی فقیه در جامعه اسلامی برخلاف حاکم توتالیتر قدرت و مشروعیتش را از خدا و رسول می گیرد نه این که به سان یک حاکم توتالیتر، با زورگویی و خودکامگی به قدرت رسیده باشد و یا بخواهد با خشونت و اعمال زور، تحکم و تسلط خود را بر مردم حفظ نماید.

ایجاد حکومت صالح و اسلامی وظیفه همگانی است براساس آیه ۲۸ فرقان مؤمنان و مسلمانان می‌بایست با نفوذ به مراکز قدرت و حکومت‌های مستبد و مستکبر به منظور رساندن پیام الهی به آنان و دفاع از حق، در ایجاد نظم نوین جهانی مبتنی بر عدالت و اسلام اقدام کنند. این نفوذ با توجه به ویژگی‌های حکومت‌ها، می‌تواند علنی یا مخفی و مبتنی بر پایه اصل اساسی تقیه باشد. یا

وَيْلَتِي لِيَتَّبِعَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا

بیایند در گفتگو و سخن
بگویند ای وای من، کاش من
نبودم همی دوست با فاسقین
نبودی فلان کس مرا همنشین

اهدافی که قرآن برای حکومت صالح و مؤمنان بیان می‌کند، خود بهترین دلیل بر مبارزه قرآن با تفکر سکولار و جدایی دین از سیاست در اسلام است.

خداوند در آیات قرآنی از مسلمانان می‌خواهد تا حکومت اسلامی را به هدف **حاکمیت دین اسلام، شرک‌ستیزی و ایجاد امنیت** وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ

وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ... خدا به

کسانی از شما بندگان که (به خدا و حجت عصر ارواحنا فداه ایمان آرند و نیکوکار گردند وعده فرمود که (در ظهور امام زمان) در زمین خلافتشان دهد چنانکه امم

صالح پیمبران سلف را جانشین پیشینیان آنها نمود، و دین پسندیده آنان را (که اسلام واقعی است بر همه ادیان) تمکین و تسلط عطا کند و به همه آنان پس از

خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد (نور ۵۵) **اقامه نماز، امر به**

معروف و نهی از منکر الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ

وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، **پرداخت زکات و** (حج ۴۱) و مانند آن

ایجاد کنند.

هراس گردنکشان از مکتب خمینی(ره)

مکتب خمینی(ره) که مکتب حقیقی اهل بیت(علیهم السلام) و تفسیر روشن و به واقع نزدیک تر از همه مکاتب دیگر به تشیع است، توانسته است انسانها را از استخفاف بیرون آورد و به ایشان بفهماند که می توانند در چارچوب توحید و اتحاد به همه استکبار نه بگویند.

این گونه است که مکتب خمینی(ره) در لبنان در جنگ سی و سه روزه، شاخ استکبار را شکست و پوزه صهیونیسم جهانی را به خاک مالید و در جنگ بیست و دو روزه در فلسطین زمین گیر کرد و کمرش را شکست که هنوز نتوانسته از خاک بلند شود و چون ماری زخمی به خود می پیچد.

از این رو صهیونیسم از مکتب خمینی و اسلامی که او پرچمدار آن است می هراسد و اسلام و مذاهب و مکاتب دیگر را چون کبریت بی خطر برای استکبار جهانی ارزیابی می کند.

بنابراین، اگر لازم است که از مکتب در اسلام و تشیع سخن به میان آید، می بایست از مکتب خمینی(ره) یاد شود که اکنون ولایت آن را مقام معظم رهبری به عهده دارد. چنین مکتبی است که کمال و تمام اسلام را به نمایش گذاشته و عزت را به همه مسلمانان بلکه مستضعفان جهان بخشیده است.

این مکتب به قدرت جهانی و زورگو اعلام می دارد دوره بزن و در رو گذشته. بزنی می خوری. و برای شکست تحریم ها ۵ نفتکش براحی روانه کشور آمریکای لاتین که سالها مثل ایران در تحریم بوده نفت صادر کند و بعد از تهدید آمریکا اعلام بدارد که اگر بزنی در خلیج فارس آسایش نخواهی داشت. دقیقا این آیه را می توان گفت : **الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ**

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ امروز کافران از (زوال) آئین شما، مأیوس شدند، بنابراین، از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز، دین شما را کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

مکتب خمینی(ره) استکبار را به زانو درآورده و عزت به همه عدالت خواهان و مؤمنان بخشیده و فلسفه بسیاری از مسایل بزرگ در اسلام و تشیع را تبیین و روشن کرده و توصیه هایی کامل برای ظهور منجی بیان داشته و ما را برای سعادت دنیوی و اخروی در چارچوب مکتب اهل بیت با تفسیر درست و روشن و راست آماده ساخته است؟

سراسر مردم و اندیشمندان جهان، همه بالاتفاق می گویند آن چه جهان را متحول ساخته نام خمینی و مکتب اوست، چرا که بی نام خمینی(ره) ، انقلاب اسلامی و ایران شناخته نمی شود و تمام دشمنان استکباری و کافر و مخالف از این نام هراس دارند.

پس زنده باد نام خمینی و مکتب خمینی و مکتب اسلام. بنی صدر خائن جمله ای دارد که می گوید یکی از مشکلات ما مبارزین با نظام اینه که خامنه ای پا گذاشته جای پای خمینی. چه خوب گفت آن اندیشمند آگاه و ولایت مدار که:
خامنه ای خمینی دیگر است



بخش ۹ : حقوق متقابل مردم و زمامداران

حضرت علی (علیه السلام) بزرگترین حقوق متقابل در روابط اجتماعی انسانها را که خداوند آن حقوق را بخشی از حقوق خود رقم زده است حقوق متقابل مردم و زمامداران معرفی فرموده و می گویند : ... از خطبه ۲۰۷

و این فریضه ای الهی است که خداوند سبحان آن را برای هر یک بر دیگری واجب کرده است. پس آن حقوق متقابل را نظام همبستگی و راز شکوه دینشان خواسته است.

چنانکه ملت سامان نیابد مگر با اصلاح زمامداران و زمامداران اصلاح نشوند جز با استقامت ملت. پس هر گاه ملت حق والی را پردازد و زمامدار نیز حقوق ملت را پاس دارد حق در میان آنها شکوه یابد راههای دین استوار گردد، شناسه های عدالت راست شود و سنتها در روندی فراخور جریان یابد.

بدین سان زمانه اصلاح می شود، به ماندگاری دولت امید می رود و آزمندی دشمنان به نومیدی مبدل می گردد ولی هنگامی که ملت بر زمامدار خود چیره شود و زمامدار با ملت خود از در زورگویی درآید، اختلاف کلمه رخ می دهد.

نشانه های جور آشکار می شود دغلكاری در دین فزونی می یابد و راههای اصلی سنت بی رهرو می ماند؛ هوا و هوس مبنای عمل قرار می گیرد و احکام به تعطیل کشیده می شود بیماریهای نفسانی فزونی می گیرد چنان که از تعطیل حق هر چند بزرگ است و عملی شدن باطل هر چند چشمگیر، کسی احساس نگرانی نمی کند. از این رو نیکان به ذلت می افتند و بدان عزت می یابند و بندگان از خدا کیفی گران می بینند.

بنابراین اگر در جامعه ای حقوق متقابل مردم و رهبر به نیکی رعایت شود و طرفین در اجرای حقوق دیگری همکاری لازم را نماید؛ اوضاع جامعه سامان می یابد و چشم طمع دشمنان بر این جامعه بسته شده و آن گاه است که رحمت بی منتهای الهی و نعمتهای بیکران او بر این جامعه ایده ال ریزش می نماید

و در غیر این صورت حتی اگر رهبر حقوق مردم را به نیکی ادا کند ولی مردم حقوق رهبر را ادا نکند و یا بالعکس جامعه به آشوب کشیده شده و بلایای خداوندی این جامعه را به خود گرفتار خواهد ساخت.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ۳۴ حقوق متقابل رهبر و مردم را به زیبایی بیان می دارد: ... ایها الناس ان لی علیکم حقا و لکم علی حق: فاما حقکم علی فالنصيحة لکم و توفير فيئکم علیکم و تعلیمکم کیلا تجهلو، و تادیبکم کیما تعلموا. و اما حقی علیکم فالوفاء بالبيعة، و النصيحة فی المشهد و المغیب، و الاجابة حین ادعوکم و الطاعة حین آمرکم...

ای مردم بی گمان مرا بر شما و شما را بر من حقی است حق شما بر من خیراندیشی و دلسوزی مخلصانه و فراهم آوردن امکان بهره گیری کامل از ثروت بازیافته است و نیز آموزشتان تا از جهالت برهید و تأدیب و تربیت تان تا به آموختن تن دهید. و اما حق من بر شما پایبندی به بیعت است و نصیحت کردن در حضور و غیبت چون به بسیج تان می خوانم بی درنگ پاسخ مثبت دهید و چون فرمانی صادر می کنم گوش به فرمان باشید.

پس **وظایف رهبر در برابر مردم و حقوق مردم** بر عهده رهبر عبارت از:

- ۱- خیرخواهی درباره مردم جامعه
- ۲- تنظیم کامل مسائل اقتصادی جامعه
- ۳- تعلیم مردم جامعه
- ۴- تربیت و تأدیب آنها،

حق اول : خیر خواهی درباره مردم جامعه:

در نامه ای که امیرمومنان علی علیه السلام به عثمان بن حنیف نوشته اند با صراحت می بینیم... **أقنع من نفسی بان یقال لی امیرالمؤمنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر او اکون اسوة لهم فی جسوبة العیش** آیا به این امر قناعت کنم که به من «زاممدار مؤمنین» گفته شود و در ناگواریهای روزگاران با آنان شرکت نورزم در خشونت و سختیهای زندگی الگوی آنان نباشم؟! با این احساس برتر و برین است که یک زمامدار می تواند برای مردم جامعه خود آن خیرخواهی را داشته باشد که درباره خویشتن دارد. این زمامدار ظلم بر مردم را ظلم بر خویشتن و نیکی در حق خویش می داند.

حق دوم : تنظیم کامل مسائل اقتصادی جامعه یا تأمین رفاه عمومی:

اسلام واقعی تأمین کننده آرامش دنیا و آخرت مردم است و اسلام هرگز فقر را یک عامل سعادت نشناخته است تا جایی که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) آن را عامل کفر و انحطاط مسلمین می داند **کاد الفقر ان یكون کفرا**

حق سوم : تعلیم مردم جامعه برای رهایی آنها از جهل و نادانی:

رهبری که می خواهد امت خویش را مقتدا و هدایتگر باشد باید آنها را با نور علم روشنی بخشد آن گونه که جمله مورد تفسیر با صراحت بیان می دارد زمامدار ملزم به ایفای این حق است . یعنی تعلیم جامعه تکلیفی قطعی و الزامی است نه اینکه اگر آن را انجام دهد محبوبیت به دست می آورد در این صورت تعلیم جامعه فقط یک کار شایسته تلقی شده است که انجام این کار بهتر است. پس تعلیم افراد جامعه اسلامی تکلیفی است قطعی بر عهده رهبر و این تعلیم شامل همه موضوعات فراگرفتنی است و مخصوص به موضوعات معین و مشخصی نیست.

حق چهارم: تربیت: رهبر در عین اینکه باید اذهان عمومی را با دانستیهای لازم مجردگونه و خشک مشحون و پر کند باید به سازندگی روحی جامعه نیز پردازد و استعدادهای بالقوه روحی را به فعلیت برساند از جمله این استعدادهای روحی می توان به صبر، پشتکار بردباری در برابر ناملایمت، مناعت طبع، سخاوت و انطباق حرف و عمل و... اشاره کرد.

با نظر دقیق در حقوق سه گانه فوق که جامعه بر عهده رهبر دارد معلوم می شود که سیاست در اسلام تنها برای تأمین و تنظیم اقتصاد و روابط مادی افراد نیست بلکه این سیاست پیشبرد روحی و رشد و تعالی معنوی پیروان خود را هم در متن خویش تضمین کرده است. اسلام واقعی آن دو بعد مادی و روحی را در خود به اندازه لازم جمع کرده تا جایی که سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می کند لکن با این شرط که به آن عمل شود.

«**ولی فقیه**» یکی از مسئولین اجرایی کشور، مانند رئیس جمهوری، وزیر، مدیر کل، شهردار و ... (که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از سوی مردم انتخاب می شوند) نبوده و عهده دار وظایف محوله به آنان نمی باشد. و دوم آن که متناسب با وظایف محوله در فقه راجع به فقیه، مرجع، حاکم شرع (در جهان اسلام) و هم چنین وظایف بیان شده در قانون اساسی، وظایف و بالتبع اختیاراتی دارد. وقتی بیان می شود «**نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام**»، فرق دارد با نظارت به عملکرد مثلاً وزارت بازرگانی یا شهرداری ها. برای آنها نیز قوانین، چارچوب ها و سازمان های برخوردار از شرح وظایف وجود دارد. هر چند که اگر در سیستم اداره کشور نیز تصمیمی از سوی آنها اتخاذ شود که با «سیاست های کلی نظام» منافات یا مغایرت داشته باشد، رهبری وارد می شود. مانند: انرژی هسته ای.

بخش ۱۰ : وظایف شیعه در قبال معصومان علیهم السلام

در سخن امام رضا علیه السلام احیای امر ولایت شناخت حقوق و تکالیف به انسان کمک می کند تا موقعیت خود را بشناسد و براساس آن زندگی خود را سامان دهد. امام رضا علیه السلام به تبیین مسئولیت ها و تکالیف مؤمنان امت نسبت به امام علیه السلام پرداخته است.

ولایت، عهد خدا با انسان انسان موجودی دارای اراده و اختیار است. همین مسأله موجب می شود تا افزون بر هدایت تکوینی نیازمند هدایت تشریحی باشد؛ خداوند در روز الست از انسان ها عهد و پیمان گرفته است که تحت ولایت الهی باقی بمانند و به ولایت شیطانی در نیایند و ربوبیت خداوندی را منکر نشوند (اعراف ۱۷۲) ولی انسان ها این عهد را به غفلت فروگذارده و بسیاری از ایشان عهدشکنی نموده اند و تحت ولایت شیطان در آمده اند **إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** تنها این شیطان است که می ترساند دوستداران خود را، شما مسلمانان از آنان بیم و اندیشه مکنید و از من بترسید اگر اهل ایمانید. (آل عمران ۱۷۵؛ نساء ۷۶؛ اعراف ۳)

خداوند از انسان ها خواسته تا در ولایت الهی باقی مانده و از آن بیرون نرود **لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ** (نساء ۱۴۴؛ مائده ۵۱ و ۵۷) اما انسان ها به همان دلایل پیشین یعنی هواهای نفسانی درونی و وسوسه شیطانی بیرونی، تحت ولایت دیگرانی رفتند که تحت سلطه شیطانی ابلیس قرار داشتند. بسیاری از انسان ها ولایت الهی را که به خلافت الهی انسان بر هستی ختم می شد، نادیده گرفتند و از مسیر راست و صراط الهی خارج شدند و هبوط و سقوط کردند (بقره ۳۶ و ۳۸ اعراف ۲۴ و ۱۷۶)

ولایت؛ برترین رکن دین

ارتباط توحید و ولایت و جایگاه رفیع ولایت در تکمیل و تتمیم توحید، حقیقتی است که در لسان روایات به انحاء گوناگون مورد اشاره و تاکید قرار گرفته.

حضرت امام رضا (علیه السلام) در حدیث **سلسله الذهب** از قول خدای سبحان، کلمه توحید **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را دژِ مستحکمِ نجات دهنده از عذاب الهی معرفی کرده و پذیرش ولایتِ خود را شرط دخول در حصن توحید، دانسته: **كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي... بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا** (التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۵) سرّ ناگسستنی بودن ارتباط توحید و ولایت آن است که انکار ولایت به انکار رسالت برمی گردد و انکار رسالت به انکار توحید یا نقص در آن می انجامد، از این رو قرآن کریم، توحید منکران رسالت را ناقص می داند: **وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِنْ شَيْءٍ** (انعام ۹۱) چنانکه اطاعت در برابر رسول خدا را، فرمان پذیری از خدا می داند **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** (نساء ۸۰). در روایات نیز، این پیوند گسست ناپذیر مورد توجه و اهتمام ویژه واقع شده.

امام باقر (علیه السلام): عبادت واقعی از آن خدانشناس است، اما کسی که خدا را نمی شناسد، او را این گونه (مانند عامه از مردم) گمراهانه عبادت می کند.

ابوحمزه گفت: فدایت شوم، معرفت خدا چگونه است؟ حضرت فرمود: این است که آدمی خدا و رسولش را تصدیق کند و با پذیرفتن ولایت و امامت حضرت علی (علیه السلام) و سایر پیشوایان هدایت، از دشمنانشان بیزاری بجوید (الکافی، ص ۲۵۴) از امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده: **نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا**؛ خداوند جز از طریق معرفت ما شناخته نشود. این پیوستگی توحید و رسالت و امامت، به گونه ای است که به فرموده امام

باقر(علیه السلام) در عالم ذرّ، در کنار پیمان بر توحید، میثاق بر رسالت و ولایت نیز گرفته شده **إن الله أخذ میثاق شیعتنا بالولایه و هم ذرّ یوم أخذ المیثاق علی الذرّ و الإقرار له بالربوبیه و لمحمد بالنبوه.**

همچنین تصریح فرموده منکران ولایت ما کسانی هستند که در آنجا نیز آن را نپذیرفتند: ... **ثم دعاهم الی الاقرار بالنبیین فأقرّ بعضهم و أنکر بعضهم؛ ثم دعاهم الی ولایتنا فأقر بها والله من أحب و أنکرها من أبغض؛** خداوند ایشان را به اقرار نسبت به پیغمبران دعوت کرد، برخی اقرار و برخی انکار نمودند، آن گاه به ولایت ما دعوتشان کرد، به خدا سوگند، کسی بدان اقرار کرد که خدا او را دوست داشت، و کسی آن را انکار کرد که خدا او را دشمن داشت.

در دعایی که از شیخ الائمه امام صادق (علیه السلام) وارد شده حضرت اقرار به ولایت علی(علیه السلام) را نه تنها موجب **اکمال دین و اتمام نعمت** می داند، بلکه آن را متمم توحید و اخلاص معرفی می کند: بر یگانگی و وحدانیت تو این گونه با اخلاص شهادت می دهی و اقرار به ولایت او جلوه اقرار به توحید، اخلاص در وحدانیت، کمال دین و اتمام نعمت و فضیلت بر جمیع مخلوقات تو است.

بنابراین، توحید بی ولایت، توحید نیست و با هیچ ضمیمه ای از اخلاق یا اعمال صالح نمی توان آن را جبران نمود، همان گونه که نماز بی رکوع، سجود یا سایر ارکان، نماز نیست و به هیچ وجه نمی توان آن را با ضمایمی همانند سجده سهو، نماز احتیاط و... تصحیح کرد.

امام باقر(علیه السلام) از قول خدا: هر کس که ولایت پیشوای ستمگری را بپذیرد، بدون تردید گرفتار عذاب خواهد شد، نه توحید نفعی به او می رساند و نه اعمال عبادی.

چرا ولایت فقیه مانند بقیه مدل های حکومتی دوره ای نیست؟

الف. ولایت فقیه هر چند دوره ای نیست، اما مادام العمری نیز نیست، بلکه مادام الصفات است؛ به این معنا که ولی فقیه تا زمانی که صفات ولایت فقیه را دارا باشد، از مشروعیت برخوردار است. اگر صفات را از دست داد، حتی اگر یک سال رهبر باشد، از ولایت ساقط است

قانون اساسی شرایط و صفات رهبر را به شرح زیر بیان می دارد :

۱- صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه

۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام

۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری. و در ادامه این اصل مقرر می دارد که در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است مطابق اصل ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی نیز ابتدا خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و اصل یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند.

اصل ۱۱۱ آن است که مجلس خبرگان حق نظارت بر بقای شرایط و صلاحیت های لازم رهبر را داراست. این اصل دلائل و شرایط عزل و برکناری رهبر را تحقق یکی از امور ذیل دانسته است :

۱. عجز و ناتوانی رهبر از ایفای وظایف قانونی خود

۲. فقدان یکی از شرایط رهبری

۳. اگر رهبر شرایط را از دست بدهد، مشروعیت بقای بر این مسئولیت را از دست خواهد داد؛ حتی اگر قانون اساسی به شکل کنونی بوده باشد و دوره ای بودن آن را قید نکرده باشد.

ب . امکان ادواری بودن ولایت فقیه تابع دلیل اعتبار ولایت فقیه است. ولی فقیه منصوب از سوی مردم نیست که آنان بتوانند او را به دلیل شرایط خاصی که خود منظور می کنند، مثل گذشت مدت زمان خاص، او را کنار بگذارند.

ج . ادواری بودن ولایت فقیه برای سه منظور مطلوبیت دارد که هیچ یک از این سه برای توجیه ضرورت ادواری بودن تصدی رهبری کافی نمی نماید :

جانشینی فرد پایین تر به جای رهبر موجود مصالح جامعه اسلامی این اجازه را نمی دهد که این جایگاه خطیر ملعبه قرار گیرد. رهبر در جامعه اسلامی کسی است که با جان و مال و ناموس مردم سروکار دارد و نمی توان برای هوی و هوس در این حوزه نقشی قائل شد.

جانشینی فرد مساوی به جای رهبر موجود در این صورت یک سؤال اساسی که آیا جایگزین یک شخص مساوی به جای رهبری، آن قدر مهم و اساسی است که ثبات جایگاه رهبری به خاطر آن به مخاطره افتد؟

ولایت موروثی ولی فقیه یعنی کسی که شایسته رهبری است و با دارا بودن صفات و شرایط لازم، اگر ولایت فقیه موروثی شود، نه تنها مشروعیت نداشته بلکه حکومت را هم از مشروعیت می اندازد. ولایت فقیه ارث نیست.

برای نمونه، بعضی از ائمه معصومین (علیهم السلام)، هر کدام فرزندان بسیاری داشتند و هر کدام که شایستگی لازم را داشتند با نصب خاص به امامت می رسیدند، پس ولایت فقیه موروثی نیست، امام راحل (ره) در این رابطه فرموده اند: اسلام برای آن کسب که سرپرستی برای مردم می خواهد بکند، ولایت بر مردم دارد یک شرایطی قرار داده است که وقتی یک شرطش نباشد، خود به خود ساقط است، تمام است، دیگر لازم نیست که مردم جمع بشوند، اصلاً خودش هیچ است .

راه وحدت از راه اطاعت از ولی فقیه می گذرد

امام خمینی (ره) آغازگر راهی نو در تاریخ بشریت است. اگر بشر این راه را درست بپیماید به فلاح و رستگاری در دیار باقی و به خوشبختی و سعادت در همین دنیا می رسد. امام خمینی (ره) یک فیلسوف و حکیم بود و در مقام تاسیس یک حکومت براساس فلسفه و حکمت اسلامی و آموزه های قرآنی برآمد و امروز با وجود اینکه سه دهه از حیات این حکومت و نظام می گذرد، هرچه جلوتر می رویم. درخشش آن در نگاه جهانیان به برکت نفس گرم و حیات بخش امام (ره) بیشتر می شود.

امام (ره) این نظام را براساس تز "همه با هم" برپا کرد و همواره منادی وحدت ملی و همدلی بود، امام (ره) می فرمودند کسانی که به یک کتاب، یک قبله و یک پیامبر معتقدند می توانند اساس وحدت مسلمانان جهان را پی ریزی کنند و در این اسلام علاوه بر آن سه مشخصه، کسانی که معتقد به راه روشن مکتب اهل بیت پیامبر عظیم الشان اسلام هستند می توانند وحدت ملی و همدلی را پاس بدارند همچنین امام (ره) همواره می فرمودند، پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به کشور شما آسیبی نرسد. می فرمودند اگر می خواهید دچار استبداد نشوید و وحدت شما حفظ شود پشتیبان ولایت فقیه باشد

امروز راه وحدت و همدلی از راه اطاعت از ولایت فقیه می گذرد، ما اگر بخواهیم وحدت ملی را قوام ببخشیم باید احزاب، گروه ها و رجال سیاسی مذهبی کشور ضمن التزام عملی به اسلام و ولایت فقیه با دشمنان اسلام و نظام مرزبندی مشخص داشته باشند. مرز اسلام و کفر، انقلاب و ضد انقلاب، اسلام ناب محمدی (ص) و اسلام آمریکایی مشخص است.

لزوم اطاعت از رهبر شرعی یک جامعه، در همه چیزهایی که مردم در امور اجتماعی خود نیاز به تصمیم حکومتی و جمعی دارند. مطلق بودن یعنی این که در تمام امور حکومتی باید از «ولی فقیه» اطاعت شود، نه این که بخشی از آن مربوط به ولی فقیه باشد و بقیه مربوط به دستگاه سیاسی دیگری، و علاوه بر دستگاه ولایت، دستگاه حاکمیت دیگری نیز وجود داشته باشد.

در تئوری ولایت فقیه، تمام دستگاه حکومتی، مانند هرم به یک نقطه منتهی می شود و همه باید از او اطاعت کنند. در این نظام، رئیس جمهور هم مشروعیتش به اذن و نصب ولی فقیه است.

امام خمینی (قدس سره) در این باره می فرمایند: اگر چنان چه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خدا است یا طاغوت.

اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد غیر مشروع است، وقتی غیرمشروع شد طاغوت است، اطاعت او اطاعت طاغوت است (صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳)

نظیر این مسأله، که همه فقها آن را قبول دارند، این است که اگر فقیهی در موردی قضاوت و حکمی کرد هیچ فقیه دیگری حق ندارد قضاوت او را نقض کند و نقض حکم فقیه دیگر حرام است.

جامعه نیاز به تشکیلات فراوان از جمله: ارتش، آموزش و پرورش، دادگستری و ... دارد، لذا باید دست ولی فقیه، در همه شئون مادی و معنوی، مبین، شارح،

راهنما و حلال مشکلات باشد. (آیت الله بهجت)

مغالطه ی ولایت مطلقه فقیه، مستلزم شرک؟!

برخی از جاهلان یا مغرضان، ولایت مطلقه را به گونه ای دیگر معنا کرده اند. آنان گفته اند ولایت مطلقه مخصوص خدا است؛ چون تنها موجود مطلق در عالم، خدا است. بنابراین جز خدا هیچ موجود دیگری ولایت مطلق ندارد و قایل شدن به ولایت مطلقه فقیه مستلزم شرک است!

خدا ولایت مطلق را برای پیغمبر و امامان معصوم (علیهم السلام) مقرر می کند، امام معصوم (علیهم السلام) هم برای جانشین خود قرار میدهد:

من کان منکم ممّن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانّی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانّما استخفّ بحکم الله و علینا ردّ و الرّادّ علینا الرّادّ علی الله و هو علی حدّ الشّرك بالله (اصول کافی ج ۱ ص ۶۷، روایت ۱۰)

هر کس از شما که حدیث ما را روایت کند و حلال و حرام ما را در نظر داشته باشد و احکام ما را بشناسد، پس باید به او به عنوان حاکم راضی شوند که من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس هرگاه حکمی کرد و از او قبول نکردند، حکم خدا را سبک شمرده اند و ما را رد کرده اند و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده و گناه آن در حد شرک ورزیدن به خدا است.

فقه‌های شیعه و ولایت مطلقه فقیه

ولایت مطلقه، پذیرفتن فقه‌های نام آور شیعه است، به گونه ای که بسیاری از فقها، در این باره، ادعای اجماع کرده اند. فقه‌های شیعه در مواضع متعددی از کتابهای فقهی خود ولایت مطلقه فقیه را به صراحت پذیرفته، و بسیاری از امور شرعی، حقوقی و سیاسی مربوط به شیعه را از اختیارات ولی فقیه دانسته اند،

به طوری که پذیرش مسئله ولایت مطلقه نزد آنان مفروض می باشد. برای نمونه، حاج آقا رضا **همدانی** از فقهای برجسته شیعه: با دقت در روایت نامه منقول از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، که مهم ترین دلیل نصب فقها در عصر غیبت است، می توان دریافت که امام عصر (ارواحنا فداه) فقیهی را که متمسک به روایات معصومین (علیهم السلام) است به جانشینی خود برگزیده، شیعیان را در تمام مواردی که باید به امام معصوم (علیهم السلام) مراجعه نمایند، به چنین فردی ارجاع داده است تا این که شیعه او در زمان غیبت، سرگردان نمانند...

و اگر کسی در این روایت دقت نماید درمی یابد که امام علیه السلام با این نامه خواسته است تا حجت خود را بر شیعیان خود در زمان غیبت تمام نماید...؛ به هر صورت، هیچ اشکالی در این مسئله نیست که فقیه جامع الشرائط در زمان غیبت، در این گونه امور از جانب امام عصر (ارواحنا فداه)، نیابت دارد؛

چنان که تتبع در کلمات فقهای شیعه مؤید همین ادعاست، تا آن جا که از کلمات فقهای شیعه چنین استظهار می شود؛ به گونه ای که بسیاری از آنان عمده ترین دلیل خود را برای عام بودن نیابت فقیه (ولایت مطلقه) نسبت به این گونه امور، اجماع فقهای شیعه دانسته اند.

مرحوم **نراقی** از فقهای نامدار شیعه نیز بر این عقیده است که اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه نزد فقهای شیعه از مسلمات بوده؛ از این رو علاوه بر ذکر ادله روایی در این مسئله، ادعای اجماع کرده است.

مرحوم **بحر العلوم** یکی دیگر از فقهای بزرگ شیعه درباره ولایت مطلقه فقیه معتقد است: تمام اختیارات حکومتی معصومین (علیهم السلام)، در عصر غیبت، به فقیه جامع الشرائط تفویض شده و سپس، در مقام دفاع از این نظریه می گوید: اگر کسی فتاوی فقهای شیعه را در موارد متعدد، مورد تتبع قرار دهد،

بر این اساس، برخی از دانشمندان شیعه معتقدند که آیه شریفه **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** به این دلیل برای پیامبر نسبت به مؤمنان حق اولویت قرار داده که ایشان ولی امر مسلمین است و نه به دلایل شخصی؛ از این رو هر کس که ولایت امر جامعه اسلامی را بر عهده دارد دارای چنین حقی است؛ زیرا چنین شخصی نماینده کامل مصالح اجتماع است و در جهت حفظ مصلحت جامعه، می تواند فرد را فدای جامعه کند.

اعتقاد به ولایت مطلقه، به مفهومی که تبیین گردید، از مبنای فقهی مستحکمی برخوردار است؛ اما این اصل مسلم و پذیرفته فقهای نامدار شیعه، در گذر مسائل حاشیه ای و سیاسی، مخدوش گردیده، به گونه ای که عدم اعتقاد به ولایت مطلقه و حتی تردید در اصل ولایت فقیه، به فقهایی همچون **شیخ انصاری** و صاحب جواهر نسبت داده شده است.

شیخ انصاری و مسئله ولایت مطلقه: منشأ انتساب عدم پذیرش ولایت فقیه به شیخ انصاری، دیدگاهی است که وی در کتاب **مکاسب** خود مطرح کرده. با مراجعه به دیگر کتب فقهی شیخ، به وضوح می توان دریافت که از دیدگاه او، نه تنها اصل ولایت فقیه، بلکه ولایت مطلقه فقیه را نیز پذیرفته اند:

صاحب جواهر و ولایت مطلقه: مرحوم صاحب جواهر در سرتاسر کتاب ارزشمند خود جواهر الکلام، به صراحت نظریه ولایت مطلقه را پذیرفته، به گونه ای که برای اهل تحقیق، در انتساب این دیدگاه به ایشان هیچ تردیدی باقی نمی گذارد. در فرازی از کتاب خود آورده: نیابت فقها از جانب امام (ارواحنا فداه) در بسیاری از موارد ثابت شده، به گونه ای که از دیدگاه فقهای شیعه، فرقی میان اختیارات امام نگذاشته اند. (یعنی تمام اختیارات امام معصوم (علیه السلام) را برای فقیه ثابت دانسته اند)،

حتی می توان چنین ادعا نمود که فقهای شیعه این مسئله را مفروغ عنه مسلم دانسته اند؛ زیرا کتب آنان پر است از مواردی که ارجاع به حاکم نموده اند و مقصودشان از حاکم، نایب امام (ارواحنا فداه) در عصر غیبت بوده است... و اگر به "عموم ولایت" (ولایت مطلقه) معتقد نباشیم، بسیاری از امور مربوط به شیعه معطل خواهد ماند؛

پس عجیب است که برخی در این مسئله تشکیک کرده اند و گویا این عده، اساساً طعم فقه شیعه را نچشیده و لحن کلام آنان را درک نکرده و به اسرار آنها پی نبرده اند و نیز در این کلام معصومین که فرموده اند: همانا فقهای شیعه را بر شما مردم، حاکم، قاضی، حجت، جانشین و امثال آن قرار دادیم، دقت نکرده اند.

چرا که مقصود از این عبارات آن است که سامان بخشیدن به بسیاری از امور مربوط به شیعه، در عصر غیبت، بر عهده فقهاست...؛ مسئله ولایت عامه از جمله مسائل واضحی است که نیاز به ارائه دلیل ندارد.

البته صاحب جواهر، یک دسته از اختیارات را از عموم ولایت فقیه استثناء کرده و آن موردی است که ائمه معصومین (علیهم السلام) یقین داشتند شیعیان را بدان ابتلاء و احتیاج نیست؛ مانند جهاد ابتدایی که به افراد نظامی و تسلیحات جنگی نیاز دارد.

جامعه ولایی دارای ویژگی‌ها و خصلت‌های متعدّد بی‌نظیری است که عمدتاً می‌توان آنها را در سه وجهه و قالب مشخص، معرفی و ارائه نمود.

۱- جامعه ولایی، به هم پیوستگی و اتحاد و یکپارچگی گروهی موحد و مؤمن است که در مسیر اندیشه و هدف واحد گام برمی‌دارند؛ ایمانی مبتنی بر اندیشه صحیح و اعتقاد قلبی و آگاهی کافی دارند؛ مهربان‌اند و به یکدیگر عشق می‌ورزند: **الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** (توبه ۷۱) جوشش مستحکم و جدایی ناپذیر مؤمنان با یکدیگر.

همه مؤمنان مرد و زن سر به سر کنون دوست باشند با همدگر

۲- جامعه ولایی، پرهیز از وابستگی به کافران، معاندان و دشمنان راه خداست. افراد این جامعه، ذره‌ای تحت فرمان آنان و تأثر از افکار، اندیشه‌ها و نظریه‌های جبهه مقابل قرار نمی‌گیرند. البته، منظور، قطع روابط سیاسی یا اقتصادی نیست؛ بلکه، پیوند جوهری و وابستگی به دشمن است که به شدت طرد می‌شود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** (مائده ۵۱)

الا مؤمنان به پروردگار از اهل کتابی نگیرید یار
 که بعضی از آنها رفیق همد در آن بین افراد صالح کمند
 هرآن کس از ایشان گزیدست یار شود همچو آن مردم نابکار
 خدا هرکسی را که او ظلم جست هدایت نسازد به راه درست

۳- برای پیوند قلب‌های مؤمنان به یکدیگر و تشکیل یک جبهه واحد در برابر بیگانه، وجود یک قلب تپنده ضروری است؛ یعنی رهبری نافذ و متمرکزی که

آحاد مردم، با ارتقای آگاهی و بینش خود و با اعتقاد و ایمان قلبی خویش، از روی رغبت و با اشتیاق، با او ارتباط عقلانی و عاطفی مستحکم برقرار کنند؛ محوری که، همانند قطب یک آسیاب، همه جناح‌ها را به دور خود جمع کند؛ از تعارض‌ها جلوگیری نماید و همه‌ی نیروها را به یک سمت و سو هدایت کند. که همان مقام امامت و ولایت امت است.

تحقق جامعه ولایی، بدون مشخص شدن ولیّ، غیرممکن است. به عنوان مثال، مسلمانان صدر اسلام، در شهر مدینه، دارای جامعه ولایی بودند؛ چرا که با گرد آمدن دور شمع وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تشکیل حکومت ولایی داده، یک امت را پدید آوردند؛ ولی پس از رحلت پیامبر، جامعه از ولیّ الله روی برتافت و غیر ولایی گردید، و پس از بیست و پنج سال که دوباره به ولیّ الله روی آورد، جامعه ولایی تشکیل شد. حکومت ولایی، در جامعه‌ای ولایی قابل تحقق است. حکومت ولایی، حکومتی است که مردم، با ایمان، آگاهی، بصیرت و اعتقاد قلبی، امام و رهبر خود را بر می‌گزینند و عاشقانه به سوی او می‌شتابند. امام و پیشوایی که در بصیرت و تدبیر، علم و آگاهی، عدالت و شجاعت، و تقوا و دوری از رذایل اخلاقی، شرایط امامت و ولایت را به طور کافی و کامل داراست؛ رهبری که همچون قلبی تپنده، تمام نیروهای جامعه را به پیکری واحد و متصل و همسو تبدیل می‌کند، و آن‌گاه جامعه با حرکت هماهنگ به سوی کسب کمالات و ارتقا در تمامی ابعاد، به راه خود ادامه می‌دهد.

جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای است که تمام استعدادها در آن امکان رشد دارد و انسانها را به تکامل می‌رساند. در جامعه ولایی، ولیّ و حاکم، جامعه را در راه خدا قرار می‌دهد، و آحاد آن را اهل ذکر و یاد خدا می‌کند، عدالت اجتماعی برقرار و حقوق و شرف انسانها محترم شمرده می‌شود، نیکی‌ها اشاعه می‌یابد

و از پلیدی‌ها جلوگیری می‌شود. در چنین جامعه‌ای ولیّ امر، مجریّ قانون خداست و از خود هیچ اراده و اختیاری جز اجرای دستورات شریعت و رعایت مصالح امت اسلامی نخواهد داشت **الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ** حج ۴۱

کسانی نمایند یاری حق	که باشند بر این عمل مستحق
کسانند ایشان که گر در زمین	به آنها ببخشیم قدرت چنین
بدارند بر پای امر صلوات	ببخشند بر بینوایان زکات
نمایند آن مردم خوش سرشت	خود امر به معروف و هم منع زشت
همانا سرانجام اعمال و کار	بود در ید قدرت کردگار

ولایت پذیری یا ولایت مداری؟

مساله ولایت پذیری و ولایت مداری دو موضوعی هستند که لازم و ملزوم یکدیگرند. اگر ولایت پذیری نباشد و مساله ولایت و سلسله نظام تولی به ولایت که از ولایت الله آغاز می شود را نپذیرفته باشیم طبیعتاً ولایت پذیری ما یا اتفاق نمی افتد یا اگر اتفاق بیفتد تصنعی خواهد بود و از روی مصلحت است. مثل کسانی که ولایت فقیه را قبول ندارند و می‌دانیم که نپذیرفته‌اند اما می‌گویند ما ملتزم هستیم، شبیه لیبرال‌ها. ولایت پذیری در حوزه فکر و نظر بر ولایت مداری در حوزه عمل مقدم است. آن چه به عنوان ولایت مداری یاد می شود تاکید این نکته است که در ابتدا به مقام والای ولایت فقیه در زمان غیبت آگاه باشیم و با شناخت کامل از جایگاه بحق او اطاعت کنیم.

ولایي بودن محدود به پذیرش نیست عمل به فرامین رهبری موجب می‌شود که دستور ولی فقیه اجرا شود. اطاعت باید به همراه رضایت قلبی باشد. صرف اطاعت بدون موافقت و رضایت قلبی ارزشی ندارد چرا که همین اتفاق می‌تواند

در بزنگاه ها شک و در نهایت لغزش از اجرای فرامین رهبری را سبب شود .
نمونه های بسیاری در تاریخ داشته ایم از افرادی که نه تنها با رضایت قلبی
ولایت پذیر شده بودند و در عمل ولایت مدار بودند بلکه باید گفت در ولایت
ذوب شده بودند. عمارها و سلمان های بسیاری که همگی مراحل فراتر را طی
کرده بودند. فردی که در ولایت ذوب می شود مجذوب ولی اش شده تا جایی که
همه گفتار و حرکات و ایده ها و تفکرش حتی موضع گیری هایش و همّتش مانند
ولی می شود.

ولایت مداری صفات مهم «حزب الله» در قرآن

قرآن کریم در دو آیه تعبیر حزب الله را به کار برده. **وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛** (۵۶ مائده):

بلی آنکه دارد ولی ای چنین
خداوند و پیغمبر و اهل دین
همانا که فیروز هر دو سراسر است
که پیروز، تنها سپاه خداست

آیه ۵۶ و ۵۵ سوره مائده در مورد انفاق توسط ولی خدا و معروف به حضرت
امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نماز در حال رکوع است. مفسران و محدثان شیعه و سنی
در مورد شأن نزول این آیه چنین گفته اند که سائلی به مسجد آمد و اظهار نیاز
کرد، ولی کسی به او چیزی نداد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) که مشغول نماز و در حال
رکوع بود، به آن سائل اشاره فرمود و انگشتر خود را به او داد. پس از این واقعه،
آیه مزبور در شأن و مقام حضرت علی (علیه السلام) نازل شد. کلمه زکات اعم از انفاق
واجب و مستحب است.

در ادامه می فرماید: کسانی که ولایت خدا، پیامبر و مؤمنانی را که اوصافشان ذکر
شد، بپذیرند، آنان از حزب الله هستند. بنابراین خدای متعال در این آیه اهل
ولایت و حزب الله را یکی قرار داده است.

دومین آیه، ۲۲ مجادله : لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ؛ خداوند در این آیه نیز اوصاف اهل ولایت و حزب الله را ذکر نموده و می فرماید:

نیایی تو یک قوم با اعتقاد	بیاورده ایمان به ربّ و معاد
که با دشمنان رسول و خدا	درآیند از راه صلح و صفا
اگرچه که آن خصم باشد پدر	برادر بود طائفه یا پسر
به دل‌های این مردمان کردگار	نوشته است ایمان بس پایدار
به روح الهی خدای بشر	بر آنها گشودست باب ظفر
پس آن مردم پاک و نیکوسرشت	خداشان درآرد به باغ بهشت
که جاریست از زیر اشجار آن	بسی جویهای زلال و روان
بمانند جاوید در آن مقام	به شوق و به رغبت به میل و به کام
از آنهاست خشنود یکتا خدا	رضایند آنان هم از کبریا
که حزب خدایند خود این گروه	چنین غرقه در اقتدار و شکوه
بدانید خود حزب پروردگار	همیشه بود مفلح و رستگار

خصیصه حزب الله : یکی کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. پاداش دیگر آنان، تأیید به وسیله روح الهی است: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». «روح الهی» یکی از فرشتگان بزرگ و مقرّب درگاه الهی است. این دو پاداش مربوط به «دنیا» است. پاداش اخروی آنان نیز وارد شدن به بهشت خداوند است پاداش دیگر آنان که از همه مهم تر است رضوان الله و خشنودی خداوند از آنان است. از نظر قرآن کریم بزرگ ترین پاداش الهی برای بندگان رضوان الهی است:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ
مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
(توبه ۷۲) و خشنودی خدا بزرگ تر است. این است همان کامیابی بزرگ.

خداوند بر مؤمنان مرد و زن	چنین وعده دادست اندر سخن
که آید اندر بهشت ابد	که در آن بسی جویها می رود
در آن خانه های جمیل بهشت	نشیمن گزینند در سرنوشت
فرا تر ز هرگونه نعمت بکام	رضای الهی است در آن مقام
چنین است آن لطف و فوز عظیم	که بر بندگان نکو می دهیم

به هر حال خدای متعال بالاترین پاداش را برای بندگان و اولیای خود «رضایت»
خویش قرار داده، و اهل ولایت مشمول چنین پاداشی هستند. این رضایت یک
«رضایت طرفینی» بین خدا و اهل ولایت است. هم خداوند از آنان راضی است
و هم آنان از خداوند نهایت خشنودی را دارند. در نهایت می فرماید: اینان حزب
الله هستند و فلاح و رستگاری برای آنان خواهد بود.

از مطالعه و تطبیق این دو آیه (۵۶ مائده و ۲۲ مجادله) به خوبی به دست می آید
که اهل بیت (علیهم السلام) مصداق تام و کامل حزب الله هستند. بالاترین مراتب
رستگاری از آن ایشان است و علاوه بر آن، در این دنیا همواره مورد تأیید خداوند
هستند: **وَ آيَدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ**. اگر ادعا کنیم این گونه تأیید الهی **(تأیید بروح منه)**
بزرگ ترین نعمت الهی در این دنیا است.

ولایت مداری، نیازمند دو عامل مهم باید توجه داشت که ولایت الهی و ولایت
پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین و ائمه اطهار (علیهم السلام) دارای مراتب مختلفی
است و همه کسانی که از این ولایت برخوردارند در یک درجه نیستند. برای
رسیدن به بالاترین مراتب ولایت به دو چیز نیاز است:

۱. معرفت و شناخت؛ ۲. داشتن اراده قوی التزام عملی

در طول تاریخ اسلام تا کنون، عده ای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شناخته و به آن حضرت ایمان آورده اند و آنچه در اختیار داشته اند در راه تقویت اسلام به کار برده و در این امر از خود کوتاهی نشان نداده اند؛ اما مشکل آنان در «شناخت جانشین پیامبر» بوده.

البته همیشه هم در این کار مقصّر نبوده اند، بلکه بسیاری از آنان توفیق شناخت نصیبشان نگشته و اگر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) برای آنان ثابت می شد از پذیرش آن ابایی نداشتند. اینان از جهت ولایت ائمه (علیهم السلام) در استضعاف یا کمبود معرفت قرار گرفته اند. عده دیگری نیز در عامل اول (شناخت) مشکلی نداشته اند و مشکل آنان در عامل دوم بوده. آنان در عمل از خود کوتاهی و تقصیر نشان داده و وظیفه عملی خود را به جا نیاورده اند

در سوی دیگر نیز کسانی که همه مراحل معرفت، اعم از معرفت خدا، معرفت رسول خدا و معرفت جانشینان پیامبر را بدست آورند و در مقام عمل نیز دستورات آنان را به کار بندند و از امتحان سرفراز و پیروز بیرون آیند، مصداق **حزب الله** بوده و فلاح مطلق برای چنین افرادی است: **أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** بنابراین انسان برای در آمدن در زمره **حزب الله** و اهل ولایت نیازمند دو توفیق از ناحیه خداوند است: یکی توفیق در کسب معرفت و شناخت، و دیگری توفیق عمل به معرفت کسب شده است.

چگونه می توان در مواقع حساس این اصل را بر موقعیت خود ارجح تر دانست؟ این که از ولایت امر فاصله نگیریم باید هر لحظه مراقب خود باشیم و خود را با ولی زمان تطبیق دهیم و به قول امروزی ها که خودشان را چکاپ می کنند.

وقتی از دل و جان ولایت را پذیرفته باشیم و اطاعت از او را با عمق جان و دل پذیرا باشیم در مواقع بحرانی هم خطایی از ما سر نخواهد زد و همواره عمل به فرامین رهبری را در تمامی شرایط ایفا می کنیم

این وظیفه ای است که به دوش ما گذاشته شده تا چه در امور فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مخصوصا سیاست خارجی و در مواجهه با دشمن نه تنها ولایت پذیر باشیم بلکه ولایت مدار باشیم و در میدان های سخت در عمل هم به فرامین ایشان عمل کنیم.

متأسفانه برخی در تلاشند تا به تصور خودشان ولایت را دور بزنند و در حالی که دم از اطاعت محض می زنند اما در عمل، تعهدی ندارند در حالی که ادعای ولایی بودن کافی نیست و در حوزه عمل باید این ادعا را به اثبات برسانند. اطاعت از ولایت فقیه بر مسئولان بدون هیچ گونه تردیدی هم تکلیف شرعی و هم تکلیف قانونی است.

منابع مطالب :

(قرآن) آیات سیاسی حکومتی اجتماعی و قضایی .

(قانون اساسی اصول ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۴۲ و ۱۴۳) . (امام خمینی : صحیفه نور ج ۱) .

(جوادی آملی، ولایت فقاهاست و عدالت) . (ولایت فقیه، مرکز مطالعات و

پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه) مجموعه مقالات و سخنرانی از : (مرحوم

آیت الله بهجت فومنی . آیت الله مصباح یزدی) .

کتاب ولایت فقیه امام خمینی . خطبه های نهج البلاغه

قرآن منظوم امید مجد